

فصل دوم:

ترور مسئولان و تداوم شورش

□ شهادت رجایی و باهنر

پس از فاجعه انفجار هفتم تیر و حضور گسترده مردم در حمایت از امام و نظام جمهوری اسلامی، سازمان در تداوم اقدامات تروریستی خود، ابتدا تلاش کرد امکان بمبگذاری در «بیت امام» را بیابد و بعد از ناکامی در این قصد شوم، رییس جمهور و نخست‌وزیر را هدف قرار داد. حجة الاسلام سیداحمد خمینی در این باره چنین گفته است:

... آن شخص که با منافقین کار می‌کرد، یعنی «کشمیری»، بنا بود یک چمدان مواد منفجره را بیاورد و در کنار حضرت امام بگذارد، در زمانی که ریاست جمهور، رییس مجلس و نخست‌وزیر و وزرا خدمت حضرت امام می‌آمدند... [از محل] سه راه بیت حضرت امام آمدند گفتند: آقای «کشمیری» با یک ساک هست [همراه رییس جمهور و نخست‌وزیر و وزرا] که در آن ساک وسایل و چیزهایی که بناست یادداشت کنند قرار دارد... گفتم نه ما [به دلیل ممنوعیت ورود هر نوع کیف و بسته] اجازه نمی‌دهیم... «کشمیری» از ترس اینکه نکند آن چمدان را در [محل حفاظت] سه راه بیت بگذارد و خودش بیاید، در آنجا بچه‌های حفاظت بیت به آن ساک مشکوک شوند و مسئله روشن شود، به عنوان اعتراض، همراه کیفش برگشت. همان کیف در نخست‌وزیری جلوی مرحوم «رجایی» و «باهنر» گذاشته شد و آنجا را منفجر کرد و این دو شهید

بزرگوار را از دست ما گرفتند.^۱

در خاطرات حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی که در آن زمان ریاست مجلس شورای اسلامی را برعهده داشت، در مورد واقعه انفجار نخست‌وزیری چنین نگاشته شده است:

یکشنبه ۸ شهریور [۱۳۶۰] ۲۹ شوال - ۳۰ اگوست

جلسه علنی داشتیم و لایحه بازسازی مطرح بود. ساعت سه بعد از ظهر، هنگامی که عازم رفتن به جلسه علنی بودم، صدای انفجاری شنیدم. معلوم شد در نخست‌وزیری بوده. دود و آتش بلند شد. از پنجره دفترم نگاه کردم. گفتند اتاق جلسات دولت است. فوراً خبر رسید که جلسه شورای امنیت بوده و آقایان رجایی و باهنر هم حضور داشته‌اند.

یک ربع بعد، بهزاد نبوی آمد - که خودش در نخست‌وزیری بوده؛ سخت ناراحت و شوکه بود. گفت: آقایان باهنر و رجایی شهید شده‌اند و عده‌ای نجات یافته‌اند. ...

خبرهای متناقض می‌رسید. عده‌ای مدعی بودند که بعد از انفجار، آقایان رجایی و باهنر را در حال انتقال به بیمارستان زنده دیده‌اند و عده‌ای می‌گفتند: اشتباه می‌کنند؛ آنها در آتش سوخته‌اند. رییس شهربانی سرهنگ وحید [دستگردی]، معاون ژاندارمری سرهنگ ضیایی، و معاون نیروی زمینی تیمسار شرفخواه، و سرهنگ کتیبه مجروح و بستری بودند. [یوسف] کلاهدوز مسئول سپاه پاسداران و [خسرو] تهرانی سالم درآمده بودند. تهرانی کمی سوخته بود.^۲

بعد از ظهر روز یکشنبه ۸ شهریور ماه ۱۳۶۰، هنگامی که محمدعلی رجایی - رییس جمهور و محمد جواد باهنر - نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران، به اتفاق چند تن از مسئولان کشوری و لشکری، در جلسه شورای امنیت کشور در ساختمان مرکزی نخست‌وزیری شرکت کرده بودند، بر اثر انفجار یک بمب قوی که در کیفی جاسازی شده بود، رییس جمهور و نخست‌وزیر و نیز بعد از مدتی مجروحیت شدید، رییس شهربانی جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و عده‌ای زخمی شدند.

سرهنگ کتیبه یکی از بازماندگان جلسه مزبور که در آن زمان رییس اداره دوم ارتش بود، مشاهدات خود را از لحظات انفجار، چنین شرح داده است:

جلسه در آن روز در ساعت ۳ بعد از ظهر در دفتر کنفرانس نخست‌وزیری تشکیل شد. من موقع ورودم به اتاق کنفرانس مشاهده نمودم که آن خائن از خدا بی‌خبر (کشمیری) در حال ورود به

۱. مجموعه آثار یادگار امام، ج ۲، سخنرانی مورخ ۷/۷/۷۱: صص ۳۵۷-۳۵۸.

۲. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۵۹؛ ذیل ۶/۶/۸۰.

جلسه است... شهید رجایی جلسه را با سوره والعصر شروع کردند... در جلسات شورای امنیت معمولاً مسئولین گزارشات وقایع هفتگی خود را عنوان می‌کنند... در همین لحظات که بحث و گفتگو در جلسه ادامه داشت من ناگهان احساس کردم همینطور که روی صندلی نشسته بودم بی‌اراده سرپا ایستاده و تمام صورتم و مخصوصاً پیشانی‌ام به شدت می‌سوزد. مثل اینکه باروت یا بنزین روی صورت و سرم ریخته باشند. پیشانی‌ام به شدت می‌سوخت و آتش از سر و رویم بالا می‌رفت... چشمم را باز کردم دیدم اتاق را دود قهوه‌ای رنگ غلیظی پوشانده و اتاق، تاریک است. آن میز بزرگی که میز کنفرانس بود، مثل اینکه ذوب شده و در زمین فرو رفته بود... مسئله‌ای که برای من اهمیت دارد، شدت انفجار بود که ما صدای آن را در آن لحظه نشنیدیم، پرده‌های گوش افرادی که آنجا بودند تمام پاره شده بود... کشمیری با قیافه حق به جانب آن قدر خود را نزدیک کرده بود که واقعاً ما احساس می‌کردیم یکی از نزدیک‌ترین افراد به آقای رجایی است.^۱

مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور در امور اجرایی نیز همان زمان مشاهدات خود را این‌گونه بیان نمود: حدود ساعت ۳ بود که من در اتاق صدای انفجاری را شنیدم. از پنجره به حیاط نخست‌وزیری نگاه کردم. دیدم از یکی از اتاق‌ها آتش و دود بیرون می‌آید. همراه با دو سه نفر از برادرانی که آنجا بودند به سرعت به طبقه پایین آمدیم. دیدیم که انفجار در یکی از اتاق‌ها صورت گرفته و تعدادی از افرادی که در اتاق حضور داشته و خراش‌های سطحی برداشته بودند خود از اتاق بیرون آمدند.^۲

اجساد شهدای فاجعه به حدی سوخته بود که به هیچ وجه شناسایی آنها ممکن نبود. از سوی دیگر، در میان زخمی‌های این حادثه اثری از رجایی و باهنر به چشم نمی‌خورد؛ و بدین جهت حدس زده شد که دو جسد از سه جسد متعلق به رییس جمهور و نخست‌وزیر باشد. در ساعات آخر و شبانگاه همان روز، اجساد توسط نزدیکان - از روی علایمی که در دندان‌های هریک از آنها بود، مورد شناسایی قرار گرفت. دوشنبه ۹ شهریور، از سوی شورای موقت ریاست جمهوری، تعطیل و تا آخر هفته نیز عزای عمومی اعلام شد.^۳ ساعت ۱۰ صبح همین روز تشییع جنازه اعلام شده بود که بیش از یک میلیون نفر در آن شرکت کردند. جمعیت مزبور جلو مجلس تجمع کرد و چندتن از نمایندگان و شخصیت‌های سیاسی و

۱. هفته‌نامه سروش، ۶/۸/۶۱.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۶/۹.

۳. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان، ۶۰/۶/۹: صص ۱-۳. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: ص ۲.

نظامی سخنرانی کردند:^۱

جنازه‌ها را [که] به سالن مجلس آوردند، مشاهده کردم. سخت سوخته بودند. آقایان باهنر و رجایی را فقط از دندان‌های طلای جلو دهان و آسیای‌شان می‌شد تشخیص داد. علامت دیگری نمانده بود. مقداری گوشت هم در کیسه نایلونی کرده بودند؛ به عنوان فرد دیگری به نام مسعود کشمیری، منشی جلسه.^۲

با تصویب شورای ریاست جمهوری، مسئولیت نظارت بر تحقیق در مورد فاجعه انفجار نخست‌وزیری که بهزاد نبوی پی‌گیری می‌کرد، برعهده آیه‌الله ربانی املشی دادستان کل کشور قرار گرفت.^۳ امام خمینی (ره) طی یک سخنرانی در روز دهم شهریور ماه ۱۳۶۰ در حسینیه جماران، در مورد رعایت اکید قوانین توسط مسئولان امنیتی و قضایی نکات مهمی بیان کرد. نظر به اهمیت مطالب مزبور، این بخش از سخنرانی امام را عیناً نقل می‌کنیم:

... تمام محاکمی که هستند و تمام دست‌اندرکارانی که هستند، این مطلب را توجّه بدهند که مبدا یک وقت این طور شرارت‌هایی که در ایران می‌شود، مثل یک همچون قضیه ناگواری که برای ما پیش آمد و دو نفر از بهترین جوانان و بهترین کارکنان ایران از بین رفت [بند]، مبدا یک وقت کنترل خودشان را از دست بدهند و زاید بر آنچه حکم خدا و قانون اسلام است، عمل کنند. مبدا این [فاجعه] اسباب این بشود که خشونت زیاد با اسیرها بکنند و با زندانی‌ها بکنند؛ و بدون دقت و بدون توجه، یک وقت افرادی را بگیرند که خدای نخواستگه گنهکار نبوده‌اند و گرفتار شده‌اند.

اسلام و مسلمین باید - همان طوری که اسلام است - با تائی وطمأنینه، بدون اینکه دست و پای خودشان را گم بکنند، به کار خودشان ادامه بدهند، و با اسرا [= زندانیان] رفتار خوب بکنند؛ و آنچه قانون اسلامی اقتضا می‌کند، به آنها عمل بکنند؛ و هرگز با عصبانیت و بادستپاچگی کاری انجام ندهند، و به‌طور متانت وطمأنینه بر موازین قانونی و بر موازین اسلامی با آنها عمل بکنند. مبدا یک وقت شهادت عزیزان ما اسباب این بشود که با شدت عمل بیشتر از آن مقداری که باید به آنها عمل بشود، عمل بکنند. با زندانیان رفتار خوب می‌کنند - و بیشتر کنند، و با اسرا رفتار خوب می‌کردند و می‌کنند - و بیشتر کنند؛ و محاکم با قدرت هرچه تمام‌تر به کار خودشان ادامه دهند، و مردم و ملت با قدرت هرچه بیشتر توجه کنند، و [به] این کسانی که توطئه‌گر هستند

۱. روزنامه‌های اطلاعات و کیهان - پیشین: همان صفحات.

۲. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۲۶۳.

۳. همان: ص ۲۶۵.

توجه کنند و به محاکم صالحه و به مقامات انتظامی اطلاع بدهند. آنها [=محاکم و مقامات] مفسدین را به جزای خودشان برسانند و کسانی که بی‌گناه هستند، از حبس خارج کنند. و علی‌ایّ حال، رفتارها رفتارهای اسلامی باشد. جمهوری، جمهوری اسلامی است. رفتارها - حتی با کسانی که قاتل شناخته شده‌اند، رفتارهای اسلامی باشد؛ ولو اینکه با شدت عمل و شدت دید، آنها را به جزای خودشان برسانند، اما فقط همان رساندن به جزا باشد و تعدی زیادت نشود.^۱

روزنامه جمهوری اسلامی در همان زمان خبر خبرگزاری پارس به نقل از فرانس پرس را منتشر ساخت که طی اطلاعیه‌ای در لندن، سازمان مجاهدین خلق مسئولیت انفجار نخست‌وزیری را برعهده گرفت.^۲ این خبر نه در آن زمان و نه در سال‌های بعد، چندان مورد اشاره و استناد واقع نگردید و گویا ناشی از عدم هماهنگی با دفتر سازمان در لندن و یا تعجیل خبرگزاری فرانسه، به طور ناخواسته انتشار یافته بود که با توجه به عواقب حقوقی و بین‌المللی آن، به سرعت نادیده گرفته شد و تکذیب گردید. البته قرائن و شواهد متقن و اعتراف صریح مسعود رجوی در دیدار با رییس سازمان اطلاعات رژیم صدام حسین، که مشروح آنها در پی می‌آید، به روشنی اثبات نموده که همانند انفجار هفتم تیر، سازمان مجاهدین خلق مجری فاجعه تروریستی انفجار هشتم شهریور در ساختمان نخست‌وزیری بوده است. ۱۲ سال بعد یک نشریه آمریکایی فاش ساخت که عملیات تروریستی مذکور را سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) طراحی و برنامه‌ریزی نموده و عاملان آنها در واقع مأموران سیا بوده‌اند.^۳

○ تحقیقی درباره‌ی عامل ترور

چند روز پس از فاجعه‌ی هشتم شهریور، آیه‌الله ربّانی املشی - دادستان کلّ کشور - عامل انفجار را در یک پیام تلویزیونی معرفی کرد:

عامل انفجار نخست‌وزیری شخصی به نام مسعود کشمیری، دبیر شورای امنیت، بوده است. این شخص بمبی در کیف خود جاسازی کرده بود که به طور عادی و معمولی، بدون اینکه هیچ کس به او ظنین شود - و هیچ‌کس هم کیف او را بازرسی و رسیدگی نمی‌کرده و... خیلی عادی و

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۱۵: ص ۱۲۰. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۱ - ۲۲.

۲. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۶/۱۰: ص ۳.

۳. روزنامه کیهان، ۷۲/۳/۲۷: گزارش مجله آمریکایی اسپات لایت.

طبیعی بود[ه] که کیفش را در دست بگیرد و برود در جلسه شرکت کند، و از آنجایی که منشی جلسه هم بود[ه]، کنار مرحوم شهید رجایی و شهید باهنر بنشیند؛ و این کار را کرده و کیف خود را هم در کنار آنها قرار داده و طوری هم تنظیم کرده بود[ه] که انفجار، اولین بار، این دو شخصیت بزرگ و ارزنده و عزیز را بگیرد... خود او هم رفتاری معمولی داشته است: گاهی بیرون می‌رفته، داخل می‌شده، با این و آن صحبت می‌کرده است؛ می‌رفته است چیزی از بیرون می‌آورده، و گاهی چای می‌داده است. در بین یکی از این مواقعی که رفت و آمد می‌کرده است، به بیرون رفته و دیگر برنگشته؛ و در همان موقع، این انفجار به وجود آمده و این عزیزان را از ما گرفت. و کشمیری فرار کرد و هم‌اکنون نیز متواری است و زنده است؛ مگر اینکه سازمان منافقین از آنجایی که ببینند او شاید - مثلاً - وجودش برایشان مضر باشد، وی را از بین برده باشند.^۱

بعدها آشکار شد که مسعود کشمیری در اوایل انقلاب، از هواداران «جنبش ملی مجاهدین» بوده است؛ البته بعدها موقعیت روشن‌تری در سازمان پیدا کرده و - به گفته یکی از دوستانش - دارای اسم رمز «مُجیب» بوده است. برخی افراد بعد از انتشار خبر نقش وی در انفجار نخست‌وزیری، شهادت دادند که او را در راهپیمایی‌های سازمان پس از پیروزی انقلاب و یا در دفتر سازمان دیده بوده‌اند. حتی فردی گزارش داد که وی را قبلاً در دفتر مسعود رجوی دیده بود. مهندس بهزاد نبوی در مصاحبه‌ای در این باره گفت: ... هیچ‌کس از این سوابق کشمیری اطلاعی نداشت و هر کس سوابق وی را بررسی می‌کرد، از سوابق [وی]... که بعد از انقلاب به دست آمده بود، استفاده می‌کرد. این سوابق - همه - نشان می‌داد که کشمیری عنصری فعال در نهادهای انقلاب بوده؛ و متأسفانه همین امر یکی از مسائل اصلی انقلاب ما بوده و هست. روزهای اول پیروزی انقلاب، که ما در کمیته مرکزی فعالیت داشتیم، [حتی] یک ساواکی [هم] خیلی راحت می‌توانست در کمیته نفوذ کند؛ چرا که هیچ‌کس، اشخاص دیگر رانمی‌شناخت. ... این اشکالی بود که ما بعد از پیروزی انقلاب در خیلی از نهادهای انقلابی داشتیم.^۲

سعید حجاریان که در آن زمان از اعضای گروه تحقیق و بررسی انفجار نخست‌وزیری بود و زیر نظر بهزاد نبوی کار می‌کرد، در مصاحبه‌ای درباره نفوذی‌های سازمان و کشمیری چنین گفته است: در ابتدای انقلاب، بچه‌های سازمان مجاهدین خلق در همه ارگان‌های حساس حضور داشتند،

۱. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۲۲ - ۲۳.

۲. روزنامه اطلاعات، ۶/۶/۷۶: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

در دادستانی بودند، در دستگاه قضایی تا حد دستیار قاضی بودند، در حزب جمهوری [اسلامی] هم حضور داشتند. مرکزیت سازمان از مقطعی به بعد به نیروهایش اعلام کرد که غیرعلنی کارکنند و هویت سازمانی خود را پنهان کنند. کلاهی، کشمیری، جواد قدیری، عباس زری باف و تعداد دیگری از افراد نظیر قاتل شهید قدوسی از نیروهای آنان بودند که بعداً مشخص شد در حزب، دادستانی، اطلاعات نخست‌وزیری و جاهای مختلف نفوذ کردند. کشمیری را آقای علی تهرانی [= علی اکبر تهرانی] به ما معرفی کرده بود. البته ایشان هم شناختی از همکاری او با سازمان نداشت.^۱

کشمیری، پس از ورود به نخست‌وزیری، ابتدا در معاونت سیاسی - اجتماعی وزیر مشاور در امور اجرایی کار می‌کرد و پس از اینکه به عنوان یک عنصر حزب‌اللهی و مدیر شناخته شد، توسط دفتر اطلاعات و تحقیقات ارتقا یافت و عنوان دبیری اجلاس شورای امنیت را به دست آورد. در همین پست بود که توانست فاجعه ۸ شهریور را پدید آورد.

جالب اینکه این فرد قرار بود تصمیم‌گیرنده در مورد طرح بمباران رادیو مجاهد باشد؛ و مسئول اجرای طرح بود - رادیو مجاهد که ایستگاه آن در سردشت و بوکان قرار داشت شناسایی‌ها و کרוکی‌ها - همه - به دست کشمیری می‌رسید؛ و جلسات هماهنگی برای بمباران این رادیو را همین آدم اداره می‌کرد. اینها همه نشان دهنده آن است که چه قدر به این آدم اطمینان شده بود. ... باید خیلی دقت شود تا امثال کشمیری، که خودش مأمور کشف عوامل نفوذی شده بود، این فجایع را به بار نیاورند.^۲

حجاریان درباره کشمیری می‌گوید:

کشمیری خیلی منظم بود و در تنظیم گزارش‌ها و صورتجلسات دقت فوق‌العاده‌ای داشت. این بود که وقتی برای دبیرخانه شورای امنیت ملی کسی را خواستند، اطلاعات نخست‌وزیری هم کشمیری را معرفی کرد. بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری بود که در پی‌گیری‌ها پس از آنکه مادر و خواهر کشمیری بازداشت شدند به ارتباطات خانوادگی او با سازمان دست پیدا کردیم. برادرهای همسر کشمیری در قصر شیرین عضو سازمان بودند و طبیعی بود که با امکانات کمی که ما در گزینش افراد در ابتدای انقلاب داشتیم، به این ارتباطات دست پیدا نکنیم.^۳

۱. روزنامه شرق، ۸۴/۶/۱۶: ص ۶.

۲. روزنامه اطلاعات، ۶۱/۶/۷: ص ۶؛ متن گفت و گوی اختصاصی با بهزاد نبوی.

۳. روزنامه شرق، ۸۴/۶/۱۶: ص ۶.

بر مبنای اطلاعات پراکنده‌ای که در مطبوعات و برخی کتب منتشره درج گردیده، خانواده کشمیری که اصالتاً از اهالی کرمانشاه بوده‌اند، دارای وضعیت فرهنگی و اخلاقی نامناسبی بوده‌اند. پدرش، سعید کشمیری، دارای سوء شهرت بود و در خانواده خود قیود اخلاقی را رعایت نمی‌کرد که پس از انقلاب به انگلستان رفت. برادر کشمیری نیز ساکن شهر منچستر در انگلستان بود. برادر زن (و پسردایی) کشمیری به نام ابوالفضل دلنواز کاندیدای سازمان مجاهدین خلق برای نمایندگی مجلس از اسلام‌آباد غرب بود.^۱ همسر کشمیری که دختر دایی‌اش بود به نام مینو دلنواز هم‌زمان با انفجار نخست‌وزیری، توسط عوامل سازمان از محل سکونت خود به یک خانه تیمی انتقال داده شد و از طریق مرز زمینی عراق یا ترکیه به خارج از کشور گریخت.

در کتاب خاطرات حجة الاسلام ری شهری اولین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در مورد عامل انفجار نخست‌وزیری چنین آمده است:

این انفجار توسط کشمیری یکی از نفوذی‌های منافقین [ابتدا] در کمیته اطلاعات اداره دوم ارتش انجام گرفت. این کمیته... مسئولیت آن با آقای مهندس محمد رضوی [محمدکاظم پیرو رضوی] بود، شماری از نیروهای معروف سیاسی و اطلاعاتی کنونی با این کمیته همکاری نزدیک داشتند.

در نقل خاطرات مربوط به کودتای نوژه اشاره شد که چگونه کودتاچیان در اطلاعات ارتش نفوذ داشتند، مسئله خطرناک‌تر، نفوذ آنان در این کمیته بود. در این مجموعه که از نیروهای انقلاب تشکیل می‌شد، دست کم منافقین دو نفوذی داشتند: یکی همین شخص یعنی کشمیری و دیگری جواد قدیری، که بعد از انفجار نخست‌وزیری به خارج گریختند... آقای رضوی خیلی مورد اعتماد مرحوم شهید رجایی بود. اینجانب نیز تا آنجا که در رابطه با پرونده‌هایی که از آن کمیته به دادگاه [انقلاب ارتش] ارجاع می‌شد، با ایشان ارتباط داشتم، او را فرد صالح و متدینی می‌شناختم. اما اعتماد ایشان به عنصری مانند کشمیری خطرناک شد. البته با در نظر گرفتن فضای آن روز ایران نمی‌توانیم آقای رضوی را مقصر بدانیم، اما قصور وجود داشت. همانطور که در انفجار حزب و دادستانی کل نیز قصورهایی وجود داشت.

آقای رضوی آن قدر به کشمیری اعتقاد داشت که حتی پس از انفجار نخست‌وزیری در پاسخ به سؤال تلفنی اینجانب در این باره می‌گفت: «من هنوز باور نکرده‌ام که کشمیری در این جریان

۱. روزنامه کیهان، ۵۸/۲/۱۹: ص ۱۵، فهرست اسامی کاندیداهای مجاهدین خلق در شهرستان‌ها. نامبرده در ۳۰ آذر ۱۳۶۰ طی یک درگیری مسلحانه در تهران کشته شد.

نقش داشته باشد...»

کشمیری مأموریت خود را برای خیانتکاران منافق چنان ماهرانه انجام داد که در شورای امنیت شرکت می‌کرد و معروف بود که گاه آقای رجایی پشت سر او - که مقید به نماز اول وقت بود! - نماز می‌خواند!

باری، اعتمادهای بی‌مبنا، بار دیگر فاجعه هولناکی آفرید که در آن رییس جمهوری که مردم به تازگی انتخاب کرده بودند، در کنار نخست‌وزیر و رییس شهربانی، در آتش کینه منافقین سوختند.^۱

یکی از کسانی که مدتی با کشمیری همکار بوده است نقل کرده که وی به شدت متظاهر به آداب و اخلاق اسلامی بود و بسیاری اوقات هم وانمود می‌کرد که روزه است. به یکی از دوستان اداری خود گفته بود چرا می‌گویی جمعه‌ها می‌روم کوه؟ بگو می‌روم نماز جمعه. من خودم جمعه‌ها در منزل سیم تلفن را می‌کشم تا اگر کسی از همکاران یا مسئولان اداری زنگ زد، تصور کند که من در نماز جمعه هستم. یا اینکه مثلاً در جیب خود دو عدد خودکار می‌گذاشت و تظاهر می‌کرد یکی از آنها شخصی و دیگری اداری است و نمی‌خواست برای امور شخصی از خودکار بیت‌المال استفاده کند. همکاران او در کمیته اداره دوم و نخست‌وزیری تأکید می‌کردند که وی به اصطلاح خیلی جانماز آب می‌کشید و در ظاهر خود را بسیار مذهبی و معتقد نشان می‌داد.

سرهنگ محمدمهدی کتیبه در مورد چگونگی نفوذ کشمیری و خصوصیات وی چنین گفته است:

در اواخر سال ۱۳۵۷ از طرف نخست‌وزیری، عده‌ای را برای حفظ اسناد و مدارک سرّی و طبقه‌بندی شده در ارتش مأمور کردند. از جمله این افراد آقای کشمیری بود که با دستخط رسمی رییس دفتر نخست‌وزیر وقت [مهندس بازرگان] به ارتش معرفی شده بود تا حفاظت از اسناد و مدارک نیروی هوایی را برعهده بگیرد. (رییس دفتر نخست‌وزیری آقای حلیمی بود.) بدین ترتیب ایشان [= کشمیری] کلیه اسناد سرّی و طبقه‌بندی شده نیروی هوایی، ضداطلاعات و حفاظت اطلاعات آن نیرو را در اختیار گرفت. ایشان تا کمی قبل از انفجار دفتر نخست‌وزیری در نیروی هوایی بود و با آقای محمد رضوی و آقای داداشی - که آنها هم از نخست‌وزیری معرفی‌نامه داشتند و در ستاد مشترک فعالیت اطلاعاتی و ضداطلاعاتی انجام می‌دادند - همکاری داشت... آقای کشمیری به این صورت وارد تشکیلات نظامی گردید و بعد از مدتی، کارش را در نیروی هوایی رها کرد و به شورای امنیت رفت... قیافه حق به جانی داشت، با

۱. ری‌شهری، خاطره‌ها، ج ۱: صص ۱۸۳-۱۸۴.

ریش محرابی قشنگ و صورت سرخ و سفید موجّه که هر کس ایشان را می‌دید، فکر می‌کرد حتی نماز شبش ترک نمی‌شود.^۱

مطابق اطلاعات برخی از کارشناسان و مسئولان ذیربط در زمان نفوذ کشمیری به ارتش، وی از اختیارات ویژه‌ای در رفت و آمد آزادانه به محل بایگانی اسناد طبقه‌بندی شده برخوردار بوده و پرونده‌های سرّی مربوط به پروژه‌های حساس آمریکایی‌ها در نیروی هوایی زمان شاه مانند پروژه HB یا IBEX توسط وی مورد دستبرد واقع شده بود. همچنین در سال ۶۱ توسط یکی از نمایندگان مجلس افشا شد که یک بار در گذشته کشمیری به هنگام انتقال اسناد سرّی در داخل کیف شخصی‌اش توسط یکی از افسران نیروی هوایی بازداشت شده بود ولی به دستور باقری^۲ فرمانده وقت نیروی هوایی، رها می‌شود.^۳

خلاصه بیوگرافی کشمیری در کتاب خاطرات حجة الاسلام ری شهری به شرح ذیل می‌باشد:

مسعود کشمیری فرزند سعید، با شماره شناسنامه ۴۰۱، متولد ۱۳۲۹، از کرمانشاه، دارای مدرک لیسانس علوم اداری و مدیریت بازرگانی از دانشگاه تهران بود که از تاریخ ۱۳۵۱/۵/۲۳ تا اواخر سال ۱۳۵۳؛ با قراردادهای شش ماهه، به عنوان کارآموز در وزارت کار و امور اجتماعی شاغل بوده است.

وی قبل از پیروزی انقلاب، در یک شرکت خارجی [انگلیسی] کار می‌کرد و با پیروزی انقلاب و بازگشت خارجیان به کشورشان، شرکت مذکور منحل [گردید] و بنا بر اظهارات خودش پس از پیروزی انقلاب، در جهاد سازندگی کار می‌کرده است. وی قبل از انقلاب توسط پسردهایی خود معدوم ابوالفضل دلتواز (برادر همسرش)، جذب منافقین شد. ابتدا در بحث‌های خانوادگی از منافقین حمایت می‌کرد، لیکن به مرور زمان چهره‌ای حزب‌اللهی و حمایت از نظام را یافت. مدتی در نیروی هوایی، سپس در رکن ۲ ارتش جمهوری اسلامی و هم‌چنین در دفتر نخست‌وزیری، شاغل می‌شود و تا دبیری شورای امنیت ملی ارتقای شغلی پیدا می‌کند. بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری، از بازرسی از منزل مسعود در شهرستان کرج، مقادیر زیادی سلاح و مهمات [و اسناد طبقه‌بندی شده] کشف شد. پدر مسعود بازنشسته شرکت نفت بود که در سال

۱. خاطرات سرهنگ کتیبه: صص ۱۹۷-۱۹۸.

۲. سرلشکر امیربهرمن باقری فرمانده نیروی هوایی تا سال ۱۳۵۹، در جریان حمله نظامی آمریکا به طیس مظنون به همکاری با آمریکایی‌ها و مورد اعتماد ویژه بنی صدر بود که مدتی نیز بازداشت گردید و در دادگاه انقلاب محکوم شد. غائله چهاردهم اسفند...: صص ۱۰۵-۱۰۶.

۳. اظهارات آقای زوآراهی نماینده مجلس شورای اسلامی در جلسه مورخ ۶۱/۵/۲۶ مندرج در صورتجلسه منتشره در روزنامه رسمی کشور.

۱۳۷۷ به علت سرطان در انگلیس فوت و دفن شد.^۱

سازمان، چه قبل از فرار رجوی و بنی‌صدر و چه پس از آن، با تاکتیک تعلیق موضع‌گیری تا آشکار شدن نتایج عملی عملیات «ویژه»، در مورد دو حادثه انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در هفتم تیر ماه و انفجار در ساختمان نخست‌وزیری در هشتم شهریور ماه ۱۳۶۰، اعتراف رسمی نکرده است. و پس از واکنش منفی افکار عمومی در قبال عملکرد سازمان و افزایش حمایت گسترده مردم از نظام جمهوری اسلامی، سازمان دیگر به مصلحت خود ندانست که «رسماً» و «علنی» مسئولیت دو اقدام تروریستی هولناک علیه بالاترین مقامات «سیاسی و اداری» کشور را برعهده گیرد. اما در منابع منتشره سازمان گاه به صورت کنایه و یا اشاره در مورد ضربه‌های «هولناک» و «سهمگین» مطالبی طرح شده است ولی صریحاً به این دو عملیات، که در سازمان در چارچوب «عملیات ویژه» طبقه‌بندی شده اعتراف نشده است. برخی می‌پندارند که در صورت اعتراف رسمی سازمان به پذیرفتن مسئولیت این دو عملیات، برای سازمان - به لحاظ بین‌المللی - موانع جدی ایجاد می‌شد تا بدان حد که حتی می‌توانست احتمال «استرداد تروریست‌ها» را در پی داشته باشد. در حالی که این تحلیل درست نیست زیرا سازمان طی سال‌های گذشته به ده‌ها عملیات تروریستی رسماً اعتراف کرده و هم‌زمان مورد حمایت قدرت‌های غربی نیز قرار داشت.

به نظر می‌رسد علاوه بر نگرانی از واکنش افکار عمومی داخلی و بین‌المللی در قبال پذیرش مسئولیت این دو فاجعه بزرگ تروریستی که می‌توانست بازتاب پر سر و صدا و وسیعی در رسانه‌ها داشته باشد، برخی ملاحظات پیچیده امنیتی و اطلاعاتی در سازمان‌های جاسوسی غربی که طراحان و آمران اصلی آنها بوده‌اند و مستقیماً این دو عملیات را حمایت و پشتیبانی فنی و عملیاتی کرده‌اند، اختیار تصمیم‌گیری در مورد اعلام مسئولیت آنها را از دست سازمان خارج ساخته بود. مع‌الوصف چاپ «نامه» یکی از قهرمانان عملیات ویژه (امضا محفوظ) در نشریه مجاهد، که واقعیات زیادی در آن پیدا بود، مسئولیت مستقیم سازمان را در این‌گونه فجایع عریان‌تر ساخت. در مقدمه کوتاه بر این نامه، که یکی از مدیحه‌سرایی‌های پس از «انقلاب ایدئولوژیک» مسعود و مریم است، چنین آمده:

نامه زیر از سوی یکی از قهرمانان عملیات ویژه مجاهدین ارسال شده است که به دلایل امنیتی آن را با امضای محفوظ منتشر می‌کنیم. عنوان «قهرمان مجاهد خلق»، که توسط رهبری سازمان

۱. ری شهری، خاطره‌ها، ج ۱: ص ۱۸۳.

تصویب می‌شود، در دوران حیات یک مجاهد، تنها به خواهران و برادرانی اطلاق می‌شود که در عملیات و اقدامات استثنایی یا فوق‌العاده خطیر، آزمایش رشادت و جانبازی و خلّاقیت داده باشد.^۱

در خصوص فرازهای شروع این نامه، بعداً ضمن شرح واکنش‌های متملقانه نسبت به عوامل ازدواج و طلاق «انقلاب نوین»، اشاراتی خواهیم داشت؛ لیکن در اینجا به مواردی از این نامه استناد می‌کنیم که نشان‌دهنده هویت نویسنده آن (مسعود کشمیری عامل انفجار در نخست‌وزیری) می‌باشد؛ البته در نقل شواهد و اشارات به حداقل لازم بسنده می‌کنیم:

۱) محل کار کشمیری (قبل از نهاد نخست‌وزیری):

من بنا به مسئولیت، سال‌ها... در مقاطع مختلف، در حسّاس‌ترین ارگان‌های اصلی اطلاعاتی رژیم بوده‌ام.^۲

۲) نفوذ کشمیری به نخست‌وزیری:

خطوط قسمتی که به آنجا نفوذ کرده بودم، [= شورای امنیت کشور] برای همه ارگان‌های رژیم اعم از دادستانی، کمیته‌ها، سپاه، آموزش و پرورش، جهاد سازندگی، جهاد دانشگاهی، وزارت ارشاد، و رادیو و تلویزیون، در آن مقطع، لازم‌الاتباع بود.^۳

۳) مسئولیت کشمیری در مورد مبارزه با نفوذی‌های سازمان:

یک بار خودم فضای بخصوصی را در... [نخست‌وزیری] فراهم نمودم؛ و متعاقباً ترتیب تشکیل یک جلسه ویژه را دادم. بالاترین مهره‌های اجرایی رژیم به... [= نخست‌وزیری] احضار شدند. از طریق چند تن از آنها، که قبلاً با آنها صحبت کرده بودم، مسئله چک برخی افراد و اینکه نفوذی مجاهدین نباشند را مطرح کردم؛ و بعداً خودم نیز وارد شده و نظراتی دادم.^۴

۴) طرح فرار و تعویق انفجار نخست‌وزیری:

یادم می‌آید در اوایل مرداد ۶۰، که سازمان در آستانه اجرای یک طرح مشخص بود، ناگهان... [= مسئول سازمانی و رابط کشمیری با تشکیلات] تماس گرفت و به من گفت: «طرح اجرا نمی‌شود» و آن را به تعویق انداخت. او در وقت خداحافظی ضمناً به من گفت: «مژده‌ای هم

۱. نشریه مجاهد، ش ۲۵۰: ص ۱۶.

۲. همان.

۳. همان.

۴. نقطه چین در اصل متن آمده است؛ که بنا به اطلاعات مستقل موجود و قرینه در کروش توضیح داده‌ایم.

۵. همان - پیشین: ص ۲۵.

برایت دارم که اگر بدانی، شور و عشق و ایمان بیشتری پیدا می‌کنی». هر قدر فکر کردم این مژده چه می‌تواند باشد، عقلم به جایی نرسید. با خود فکر می‌کردم ممکن است ابلاغ «عضویت» باشد، یا مژده پیروزی عملیات دیگری در سازمان یا... نمی‌دانم.

چند روز بعد از این دستور، صبح که به... [= نخست‌وزیری] رفتم... گفتند: دیشب رجوی و بنی‌صدر با هواپیمایی به خلبانی معزی، در فرودگاه پاریس به زمین نشسته‌اند. ... خیلی خوشحال شدم. داخل اتاقم آمدم؛ در را از پشت قفل کردم و سجده شکر به جای آوردم.^۱

(۵) مسئولیت کشمیری در مورد کشف و بمباران ایستگاه «رادپو مجاهد»:

در همان ایام، که آغاز کار رادپو بود، ... در ابتدا مسئله از طرف رفسنجانی و نخست‌وزیرشان پیگیری می‌شد. وقتی پارازیت مسئله را حل نکرده بود، اقدامات جدی‌تری را می‌خواستند به مرحله اجرا بگذارند. هیئت‌هایی از مخابرات، سپاه، رادپو - تلویزیون، ارتش و نیروی هوایی، برای یافتن محل فرستنده تلاش می‌کرده‌اند.

گزارشات ارسالی برای... [= شورای امنیت کشور] که به دست من می‌رسید، حاکی بود که مسئله اصلی یافتن محل فرستنده رادپوست. شورای عالی دفاع در یکی از گزارشات خودش نظر داده بود که... اولویت را به شناسایی محل فرستنده می‌دهد.^۲

(۶) طرح انفجار در نخست‌وزیری:

در تاریخ... بعد از مدت‌ها برادر قهرمانم [= مهدی افتخاری] به خانه ما آمد. همه از دیدنش - بخصوص در جو خفقان و تنهایی خاص ما - خیلی خوشحال شدیم. نمی‌دانستم چه هدیه گرانبهایی برایم آورده است. او گفت: «اگر سازمان تصمیم بگیرد که طرح... [= انفجار در نخست‌وزیری] را به اجرا درآورد، تو چه طرحی داری؟» من هیچ طرحی را بهتر از انجام عمل فدایی ندیدم و بلافاصله طرح را گفتم. اگر چه، هیچ وقت سازمان به خودم اجازه عمل فدایی [را] نداد، اما در آن لحظه که طرحم را می‌گفتم، هیجان زده شده بودم. از مدت‌ها قبل روی این امر فکر کرده بودم و آن را اوج کار و ایفای مسئولیت می‌دانستم.^۳

بنا به نقل یکی از مسئولان ذیربط آن زمان در جریان پی‌گیری تعقیب کشمیری، ردّ فرار همسرش و عوامل سازمان از یک خانه تیمی در نظام‌آباد تهران به دست آمد که در کرج و قزوین امتداد داشت. وقتی که مأموران به محل‌های تردّد و اختفای آنان می‌رسیدند آنها قبلاً آن مکان‌ها را تخلیه کرده

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

بودند ولی به دلیل تعجیل در فرار مدارکی از آنها به دست می‌آمد. از جمله اسنادی که نشان می‌داد همسر کشمیری به همراه مهدی افتخاری در یکی از خانه‌های تیمی بوده‌اند و مسیر فرار آنها از سمت غرب کشور در کردستان بوده و خروج از طریق مرز عراق و سپس ترکیه صورت گرفته است.

یکی از اعضای سابق سازمان در کتاب خود دربارهٔ افتخاری چنین نوشته است:

مهدی افتخاری با نام‌های تشکیلاتی «فرمانده فتح‌الله» و «ناصر» یکی از مسئولین قدیمی سازمان مجاهدین خلق است... وی از زندانیان سیاسی رژیم شاه می‌باشد که بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ مسئولیت سازماندهی نیروهای [نفوذی] سازمان در ارتش و سپاه و مراکز امنیتی رژیم جمهوری اسلامی را برعهده داشت. وی بعد از مخفی شدن مسعود رجوی و شروع «مبارزه مسلحانه» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، فرماندهی کلیه مراحل عملیاتی خروج دکتر بنی‌صدر و مسعود رجوی را به وسیله هواپیمایی به خلبانی سرهنگ بهزاد معزی از پایگاه نیروی هوایی تهران برعهده داشت. این عملیات از طرف مسعود رجوی به نام «عملیات پرواز بزرگ» نامگذاری شد و به دلیل تلاش‌های افتخاری در اجرای موفقیت‌آمیز این طرح لقب «قهرمان» به وی داده شد. سازمان تاکنون فقط به چند نفر در زمان حیاتشان لقب «قهرمان» داده است. مهدی افتخاری و علی‌رضا باباخانی^۱ و همچنین [محمدرضا] کلاهی و [مسعود] کشمیری عاملین انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست‌وزیری رژیم جمهوری اسلامی از این جمله هستند. مهدی افتخاری بعد از شروع «مبارزه مسلحانه» در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فرماندهی «ستاد اطلاعات» - که شاه‌رگ حیاتی سازمان محسوب می‌شود - را برعهده داشت. چهره مهدی افتخاری تا سال ۱۳۶۴ مانند علی زرکش برای کلیه اعضای سازمان ناشناخته بود و حتی در فاز سیاسی به دلیل مسئولیت او در مورد نیروهای نفوذی و هوادار سازمان در ارتش و... از دید همگان مخفی بود. وی حتی به پایگاه [خیابان] انزلی ستاد اصلی سازمان در تهران نیز تردد نداشت یا حداقل من وی را در آنجا ندیدم. هنگامی که رجوی در پاریس بود، مهدی افتخاری مسئول «ستاد اطلاعات» سازمان و در آلمان مستقر بود و تمام بخش‌های اطلاعاتی سازمان از آلمان کنترل و رهبری می‌شد.^۲

محمدحسین سبحانی تأکید می‌کند که افتخاری به علت مخالفت با انقلاب ایدئوژیک طلاق‌های اجباری، «از سال ۱۳۶۸ خواستار خروج از سازمان می‌باشد، ولی آقای رجوی با زندان و فشارهای

۱. باباخانی با نام تشکیلاتی وحید، محافظ اصلی و شخصی مسعود رجوی و عضو مرکزیت سازمان است.

سبحانی، روزهای تاریخ بغداد: ص ۱۸۰.

۲. سبحانی، همان: ص ۲۶۸.

تشکیلاتی، مانع جدایی وی شده است... سال ۱۳۸۱ در اطلاعیه اعلام جدایی آقای مسعود طیبی از اعضای سابق شورای مرکزی سازمان به محاکمه مهدی افتخاری در نشست‌های این فرقه در شهر یور ۱۳۸۰ اشاره کرد که نشان می‌دهد وی همچنان تحت فشار و برخورد می‌باشد.^۱

مسعود رجوی که در مواردی با اشاره و کنایه از انفجارهای هفتم تیر و هشتم شهریور به عنوان اقدامات سازمان یاد کرده، تعبیر «مجازات رجایی و باهنر» را درباره انفجار نخست‌وزیری به کار برده^۲ و کینه خود را درباره آن دو آشکار ساخته است.

شهید محمدعلی رجایی دو هفته پیش از شهادت در یک پیام تلویزیونی، تحلیل مشروحی از سوابق و عملکرد سازمان ارائه نمود. وی که خود پیش از انقلاب به دلیل همکاری با رهبران اولیه سازمان سال‌ها زندان و شکنجه‌های سخت را متحمل شده بود، چنین گفت:

سازمان مجاهدین در زندان حرفشان این بود که درست است که ما شعار مبارزه با امپریالیسم می‌دهیم، درست است که با رژیم [شاه] می‌جنگیم، درست است که با ساواک باید جنگید، ولی قبل از هر چیز با مسلمانانی که امام [خمینی] را به عنوان رهبر این انقلاب قبول دارند، باید با آنها جنگید. باید از روی جنازه آنها رد شد و به آن مبارزه بعدی رسید. این تفکر آنها بود و ما [در زندان] به روشنی می‌دیدیم که با مارکسیست‌ها متحد می‌شوند و بر علیه مامی جنگیدند... [پس از پیروزی انقلاب] سازمان از هر فرصتی استفاده می‌کرد که دست کم ۳ چیز را برای خودش آماده بکند. یکی از آنها، اسلحه بود، به محض اینکه مردم ما در انقلاب پیروز شدند، اینها به انواع وسایل متوسل می‌شدند برای جمع‌آوری اسلحه... برای روزی که در نظر داشتند، بعد از جمع‌آوری اسلحه، [دوم اینکه] شروع کردند به جمع‌آوری امکانات مالی و تدارکاتی، از بردن ماشین‌های دولتی [گرفته تا بردن پول‌های نقد و اسناد و تصرف اماکن]. که مدت‌ها طول کشید تا مردم توانستند این اماکن را که آنها به زور گرفته بودند از آنها پس بگیرند. به موازات این دو کار، چیزی که برای همه ما تعجب‌آور باشد، [سوم اینکه] اینها شروع کردند به شناسایی شخصیت‌هایی که ممکن است در آینده این انقلاب نقش داشته باشند. اخیراً یکی از خانه‌های تیمی که به دست شما مردم لو رفته و تصرف شده، در آنجا اسنادی را دیدیم که حتی کسانی را که در مدرسه رفاه [محل استقرار امام پس از ۱۲ بهمن ۵۷] مشغول خدمت بودند، شناسایی کرده‌اند و برای هر کدام یک کارت [مشخصات] درست کردند. پس، از آن موقع، اینها به فکر

۱. همان: صص ۲۶۸-۲۶۹.

۲. نشریه مجاهد، ش ۲۲۵: ص ۳.

بودند که هر چه زودتر یک نبردی را با نیروهای مؤمن واقعی شروع کنند، و بنابراین آنچه که آن موقع [در زندان] می‌گفتند، آرزوی عبور از جنازه ما در رسیدن به مبارزه بعدی، را تحقق بخشند... سازمان مجاهدین با عملکردی که در این دو سال و نیم دارند خط خودشان را نشان دادند... [ای سازمان] آیا در این دو سال و نیم، شد که یک آمریکایی را بکشی؟ و بگویند که ما ضد آمریکایی هستیم؟ آیا در عرض این دو سال و نیم، شد که یک ساواکی را بکشی؟ آیا شد که یک سرمایه‌دار صهیونیست استثمارگر را بکشی و بیایی بگویی که انقلابی هستی؟ اما «بهشتی» را کشتی، این موضع‌گیری تو است. و تو [ای سازمان] بدان که منفور هستی و مردم، قلبشان، تمام رگ‌هایشان به بهشتی‌ها پیوند دارد ولی تو کوری و نمی‌بینی.^۱

شهید رجایی در بخش دیگری از سخنان خود خطاب به اعضا و هواداران سازمان اظهار داشت: واقعاً برای من که تا حدودی چند سال با [محمد] حنیف [نژاد]، با رضا [رضایی] و احمد [رضایی] بودم،... هر وقت تصور می‌کنم که شما به عنوان عضو سازمان مجاهدین می‌بینید که مسعودتان نخست‌وزیر بنی‌صدر شده و از اینجا به فرانسه فرار کرده، آنجا جبهه متحد ضد انقلاب را دارد سازمان می‌دهد، چگونه خوابتان می‌برد؟، واقعاً تعجب می‌کنم... روی این مسئله فکر کنید که آیا شما می‌توانید در تاریخ جواب این حرکت را بدهید؟ شما می‌توانید بگویند که کشتن [آیه‌الله] خامنه‌ای برای شما، لازم‌تر از کشتن یک آمریکایی یا یک ساواکی یا یک اسرائیلی بوده است؟^۲

○ اعتراف رجوی

چنانکه در تبیین نقش سازمان در انفجار هفتم تیر اشاره شد، مسعود رجوی در یکی از دیدارهای محرمانه خود با مقامات اطلاعاتی و امنیتی رژیم بعث عراق به مسئولیت مستقیم سازمان در آن عملیات و نیز انفجار هشتم شهریور اذعان کرده است. رجوی در دیدار با ژنرال حبّوش رییس سازمان امنیت صدام، در سال ۱۳۷۸، هنگامی که به برخی تبلیغات موجود در رسانه‌های غربی آن زمان علیه سازمان اشاره می‌کند، سابقهٔ روابط نزدیک خود با غربی‌ها و از جمله اطلاع مقامات ارشد آمریکا و فرانسه از دو عملیات مذکور را یادآوری می‌کند. متن سخنان رجوی چنین است:

همان‌گونه که اطلاع دارید من در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال‌ها دشمنی

۱. روزنامه اطلاعات، ۶۰/۵/۲۵: ص ۱۲.

۲. همان: ص ۱۱.

به این گونه با ما نبود و به ما تروریست نمی گفتند. هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند، با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم، می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رییس جمهوری و علیه رییس الوزرای ایران انجام داد. آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند.^۱

قبلاً هم اشاره شد که فیلم این ملاقات و سایر دیدارهای مقامات اطلاعات امنیتی عراق با رجوی به طور مخفیانه ضبط شده بود که پس از سقوط رژیم صدام و دسترسی مردم به آرشیوهای مراکز اطلاعاتی، قسمت‌هایی از آنها به خارج منتقل شد که در قالب یک کتاب توسط گروهی از جانشندگان سازمان در لندن انتشار یافت. سی دی تصویری این ملاقات و سایر ملاقات‌های مندرج در کتاب نیز به ضمیمه آن انتشار یافته و در دسترس عموم قرار گرفته است و سند منحصر به فرد و غیرقابل انکاری از بسیاری روابط پشت پرده تروریستی سازمان محسوب می‌شود.

در بیانیه رسمی وزارت خارجه آمریکا درباره سازمان که در سال ۱۳۷۳ صادر شد، رسماً به مسئولیت سازمان در انفجار هشتم شهریور تصریح شده است:

طبق گزارشات، در تاریخ ۳۰ اوت [= ۸ شهریور] مجاهدین در جلسه شورای امنیت ملی رژیم [ایران] بمب‌گذاری نمودند که منجر به کشته شدن رییس جمهور جدید، [محمد] علی رجایی و نخست‌وزیر جدید وی، محمد جواد باهنر گردید... مجاهدین صورت مجزا و منفرد مسئولیت برخی اقدامات تروریستی را که فکر می‌کردند نتیجه آنها باعث تقویت و جبهه آنها می‌شد برعهده گرفتند... [به رغم عدم پذیرش رسمی مسئولیت انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور] ولی یادآوری این مسئله مهم است که مجاهدین - به خصوص در اوایل دهه ۱۹۸۰ [= دهه شصت شمسی] هم تمایل و هم توان انجام مقاصد خشونت‌بار خویش را داشتند.^۲

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تشییع جنازه میلیونی شهدای ۸ شهریور در مورد رفتار متناقض سازمان در قبال پذیرش مسئولیت انفجار و تکذیب اطلاعاتی دفتر لندن سازمان توسط دفتر پاریس چنین گفت:

قضیه دیروز [= ۹ شهریور ۶۰] مسئله را خیلی روشن کرد. دیروز صبح، خوب شما می‌دانید ما ساعت ۷ [صبح] اعلام کردیم که رییس جمهور وقت و نخست‌وزیر شهید شده‌اند، هیچ تبلیغ و

۱. برای قضاوت تاریخ: صص ۱۱۴-۱۱۵.

۲. بال شکسته: صص ۱۵-۱۶.

پروپاگاندا می‌کنند هم برای کشاندن مردم به خیابان‌ها نداشتیم، و خیلی‌ها به ما اعتراض می‌کردند که خوب یک فرصتی به مردم می‌دادید [برای اطلاع‌رسانی و تجمع]... ما سه ساعت وقت داشتیم... شما دیدید که چه جور مردم آمدند... رادیو لندن هم که همیشه حقایق را تحریف می‌کند مجبور می‌شود خیلی که دست کم بگیرد، بگوید که بیش از یک میلیون نفر جمعیت [شرکت کردند]... دیروز هیچ کس نگفت، امام هم نگفته بودند، تبلیغ هم نشده بود، ائمه جماعت هم نگفته بودند، رادیو هم نگفت مردم بیایید. مردم خودشان بودند. این، مردمند، و این، جامعه است. دشمن هر چه کور باشد این را می‌فهمد و می‌بیند. ضد انقلاب [= سازمان] به خاطر همین وضعی که می‌بیند جرأت اعلام رسمی عملیات خودش را هم نمی‌کند. یک چنین عملیاتی اگر... کمی ارزش مردمی داشت، برای ثبت در تاریخ هزار بار بزرگ می‌کردند و مسئولیتش را می‌پذیرفتند.

در لندن، شاخه مجاهدین خلق اعلام می‌کند که ما بودیم. رجوی فراری در پاریس می‌گوید ما نبودیم. یعنی وضع چنین است که باز [مجبورند] منافقانه حتی با این کارشان هم برخورد کنند. اعلام مسئولیتش را هم نمی‌توانند بکنند.^۱

حضرت امام خمینی هم‌زمان با تشییع شهدای انفجار نخست‌وزیری، در صبح نهم شهریور ۶۰ طی

سخنانی در مورد اشتباه محاسبه طراحان عملیات تروریستی فرمودند:

اینها یک اشتباه دارند و آن اینکه شناخت از اسلام و شناخت از ایمان و شناخت از ملت اسلامی ما ندارند. آنها گمان می‌کنند که با ترورشخصیت‌ها، می‌توانند با این ملت مقابله کنند، و ندیدند و کور بودند که ببینند که در هر موقعی که ما شهید دادیم، ملت ما منسجم‌تر شد... ملتی که برای اسلام قیام کرده است... این ملت را با ترور نمی‌شود عقب راند... آقای رجایی و آقای باهنر هر دو شهیدی که با هم در جبهه‌های نبرد با قدرت‌های فاسد، هم جنگ و هم رزم بودند... من در عین حال که شهادت این دو بزرگوار برای من بسیار مشکل است، در عین حال می‌دانم که آنها به رفیق اعلیٰ متصل شده‌اند... آنها رسیدند به مطلوب خودشان و از این جهت، به آنها و به خانواده‌های آنها و ملت اسلامی تبریک عرض می‌کنم که چنین شهدایی تقدیم می‌کنند... آن کوردلانی که گمان کرده‌اند که جمهوری اسلامی با نبود چند نفر از بین خواهد رفت و سقوط خواهد کرد، آنها افکارشان، افکار اسلامی نیست... افکار مادی [است] و برای دنیا کار می‌کنند... ملت ما آرام است، دلش مطمئن است به اینکه وقتی که این شهدا نباشند به جای آنها، داوطلبانی

۱. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: صص ۱۱-۱۳، سخنرانی حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۰ شهریور ۶۰.

برای شهادت حاضر در صحنه هستند... باز در صف‌های دنبال آنها، افراد داریم و اشخاص متعددی داریم و اشخاص مؤمن متعددی به اسلام داریم، و ملت را داریم، ملتی که هیچ‌گونه عقب‌نشینی در این مسائل نخواهد کرد. و به این ترتیب، جمهوری اسلامی آسیبی نخواهد دید.^۱

شهید محمدعلی رجایی مدتی قبل از شهادت از آرزوی خویش چنین سخن گفته بود:
دشمنان کوردل انقلاب اسلامی باید بدانند که شهادت در راه خدا آرزوی ماست زیرا که ما را هراس از مرگ نیست. چرا که اطمینان داریم بدون ما نیز پرچم خونین اسلام و انقلاب را دست‌های پرتوان میلیون‌ها مردم محروم و مستضعف میهن اسلامی، سربلندتر و برافراشته‌تر از پیش به اهتزاز درخواهد آورد.^۲

و شهید حجة الاسلام دکتر محمدجواد باهنر درباره خط شهادت و نقش آمریکا در حوادث تروریستی توسط سازمان، این‌گونه بیان کرده بود:

ملت ما بیش از هر زمان از خط شهادت برای منکوب کردن دشمن و درهم ریختن توطئه‌ها، نیرو گرفته است... ما سرنخ این توطئه‌ها [ی تروریستی] را امپریالیسم آمریکا می‌دانیم.^۳
بسیاری از گروه‌ها و افراد مخالف جمهوری اسلامی در خارج از کشور به تصریح یا به کنایه از اقدامات تروریستی سازمان بویژه دو انفجار هفتم تیر و هشتم شهریور ابراز خوشحالی و حمایت کردند و آن را مقدمه نابودی نظام سیاسی کشور محسوب می‌کردند. اما مدت‌ها بعد از شکست استراتژی سازمان هنوز کسانی بودند که سازمان را به خاطر عملیات ویژه‌اش می‌ستودند. از جمله کریم سنجابی دبیرکل جبهه ملی که پس از فرار از کشور، در طول اقامت در پاریس در تابستان ۶۱، توسط رجوی به همکاری رسمی با سازمان دعوت شد و ارتباطهایی با برخی مسئولان سازمان و شورای مقاومت داشت، در خاطرات خود به رغم آنکه بر مشی مسلحانه انتقاد وارد می‌کند، از دو عملیات انفجار ۷ تیر و ۸ شهریور و چند ترور دیگر تمجید می‌کند و سازمان را به خاطر این اقدامات تروریستی می‌ستاید:

مبارزات و جانفشانی‌های مجاهدین علیه دستگاه جابر و جاهل و ارتجاعی و ایران بر باد ده آخوندها، غیرقابل انکار است. ظاهراً آنها بودند که با یک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی... با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها رانابود کردند. آنها بودند که با توطئه سازمان داده دیگری رجایی رییس‌جمهور و باهنر نخست‌وزیر را

۱. صحیفه امام، ج ۱۵: صص ۱۳۴-۱۳۶.

۲. میرطاووسی، شهید محمدعلی رجایی، ج ۲: ص ۲۲۷.

۳. روزنامه کیهان، ۶۰/۴/۱۱: ص ۱۲، مصاحبه دکتر باهنر پس از انفجار هفتم تیر.

از بین بردند.^۱

یوسفی اشکوری، پیامد اقدام تروریستی سازمان را این گونه توصیف کرده است:

... در ۸ شهریور ۱۳۶۰ دفتر نخست‌وزیری منفجر شد و رجایی رئیس‌جمهور و باهنر نخست‌وزیر و چند تن دیگر کشته شدند. این حادثه تلخ نیز در حد خود شدیداً بر فضای روحی و عاطفی و روانی جامعه اثر گذاشت، و از سوی دیگر، تنفر و بیزاری مردم از گروه‌های تروریستی را افزایش داد.^۲

نهضت آزادی که در آن زمان به دلیل سوابق پیوند سیاسی و تبلیغاتی با بنی‌صدر و سازمان تحت فشار شدید افکار عمومی قرار داشت با صدور یک اطلاعیه ۳ سطره انفجار ۸ شهریور را بدون انتساب به سازمان محکوم کرد و یک تلگرام کوتاه نیز خطاب به حضرت امام خمینی(ره) ارسال نمود و «شهادت جانگداز رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر» را تسلیت گفت.^۳

اما فخرالدین حجازی نماینده اول مردم تهران در مجلس، طی سخنانی که روز تشییع شهدای هشتم شهریور در مقابل ساختمان مجلس شورای اسلامی برای مردم ایراد کرد، حملات شدیدی به سران نهضت آزادی و مواضع مبهم آنها در قبال عملکرد سازمان وارد ساخت که موجب اعتراض رسمی نهضت آزادی نیز گردید.^۴

۱. سنجایی، امیدها و ناامیدی‌ها: ص ۴۱۴.

۲. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۴۱۹.

۳. اطلاعیه و تلگرام مورخ ۶۰/۶/۹، نهضت آزادی.

۴. متن اطلاعیه تحت عنوان «اعتراضیه نمایندگان نهضت در مجلس در مورد سخنان دو تن از نمایندگان» مورخ

۶۰/۶/۱۱.



دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر



محمدعلی رجایی رئیس جمهوری



انلجار در ساختمان نخست وزیری



مسعود کشمیری (عامل انفجار نخست وزیری)



تشییع شهدا و جنازه قلابی کشمیری

□ تظاهرات شورشی و مسلحانه

پس از ناکامی «استراتژی ضربه‌ای»، ابتدا تحلیل سازمان این بود که: «نوک هرم حاکمیت ضربه خورده است و حال باید با ضربه‌های پیاپی به بدنه این هرم، جلو ترمیم ضربه‌های ۷ تیر و ۸ شهریور را گرفت.»

تاکتیک نظامی عمده سازمان، در ماه‌های تیر و مرداد و نیمه اول شهریور ۱۳۶۰، که واکنشی به قدرت ترمیم نظام جمهوری اسلامی و حمایت روزافزون مردم از آن محسوب می‌شد «حرکات ایدایی» بود؛ بیشتر ترورهای پراکنده در این مقطع صورت گرفت. در این مدت، شهادت آیه‌الله علی قدوسی دادستان کل انقلاب، بر اثر انفجار بمب توسط محمود فخارزاده کرمانی عضو نفوذی سازمان در دادستانی در تاریخ ۱۴ شهریور ۶۰ به وقوع پیوست.^۱ در اواسط شهریور ماه ۶۰ تحلیلی با این مضمون از سوی سازمان صادر شد:

عملیات بزرگ بمب‌گذاری و عملیات ایدایی و ترورها زمینه لازم را درون مردم به وجود آورده، و جامعه الآن آماده قیام بر علیه رژیم و سرنگون کردن آن است و انفجار توده‌ها فقط نیاز به یک جرعه دارد که باید توسط پیشتاز زده شود.^۲

طرح «تظاهرات مسلحانه و شورشی» از این تحلیل زاده شد؛ که در جهت تکمیل آن، تحلیل زیر نیز به هواداران رسید:

با توجه به اسطوره‌سازی مردم از سازمان از یک طرف، و وجود ذهنیت نسبت به عمل در جو غالب هواداران از طرف دیگر، مردم و حتی هواداران هنوز وارد فاز [نظامی] نشده‌اند؛ بنابراین لازم است مردم با تاکتیک مناسبی به صحنه کشانده شوند. اختناق مهم‌ترین عامل عدم ورود مردم به صحنه مبارزه علیه رژیم بوده است؛ بنابراین لازم است ابتدا جو اختناق توسط پیشتاز شکسته شود، تا مردم به صحنه بیایند. «تظاهرات مسلحانه و شورشی» مناسب‌ترین شکل شکستن جو اختناق است.^۳

تعریف «تظاهرات مسلحانه»، در تبیین شکل کار آن، مشخص می‌شود: چند اقدام مسلحانه پراکنده؛

۱. موسوی آشان، زندگی‌نامه آیه‌الله علی قدوسی: صص ۱۲۵ - ۱۲۶. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۶/۲۲: متن اطلاعیه دادستانی انقلاب. در کتاب خاطرات حجة الاسلام ری‌شهری، مهران اصدقی که از مسئولان بخش ویژه عملیات نظامی سازمان بود، عامل این انفجار معرفی شده است. ری‌شهری، خاطره‌ها: ص ۱۸۷.
۲. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از اسناد درون‌گرومی کشف شده.
۳. همان.

که یک تیم نظامی مسلح تظاهرات را شروع می‌کند؛ سپس بقیه نیروها - از پایین‌ترین رده‌های تشکیلاتی و حتی زیرتشکیلات تا هواداران قطع ارتباطی - به آن می‌پیوندند.

فاضل مصلحتی عضو مرکزیت نهاد دانش‌آموزی سازمان در جلسه درون گروهی گفته بود: تظاهرات مسلحانه را در مناطق شلوغ راه می‌اندازیم تا با این کار مردم کشته بشوند و انگیزه مبارزه پیدا کنند و رو در روی نظام قرار بگیرند.^۱

در صورتی که در این تجمع‌ها تحرکات مسلحانه رخ نمی‌داد و فقط ناآرامی و آشوب صورت می‌گرفت نوع تظاهرات، «شورش» نامیده می‌شد که بعد از شکست تظاهرات مسلحانه، بیشتر مطلوب سازمان بود. در ۱۶ شهریور ماه ۱۳۶۰ چند تجمع محدود و کوتاه‌مدت، در نقاط مختلف تهران، صورت گرفت که نیروهای سازمان داده در دو نهاد «دانش‌آموزی» و «محلات» در آن شرکت داشتند. نیروهای «محلات» در نقاطی که ضمن طرح‌های استراتژیک سازمان، روی آنها به عنوان «محل‌های آزاد شده» حساب باز شده بود، در یک زمان کوتاه تجمع کردند؛ مثل خیابان کمالی و خیابان مخصوص، در مناطق غربی و جنوبی تهران (دور از مرکز). نیروهای «دانش‌آموزی» در نقاط مرکزی شهر به تجمع دست زدند. از افراد شرکت کننده در راهپیمایی خیابان کمالی (حدفاصل تقاطع نواب صفوی و کاشان) شرح تظاهرات بدین گونه نقل شده است:

در ساعت ۵ بعدازظهر، سه برادر مسلح با شعار [علیه امام]... و شلیک چند گلوله، شروع راهپیمایی را اعلام کرده و به وسیله یک ماشین - که همانجا سرت نمودند - از محل دور شدند. در همین هنگام، ۸ خواهر شروع به دادن شعار می‌کنند؛ که در لحظات اول ۴ نفر آنها دستگیر می‌شوند. به این ترتیب، راهپیمایی - بدون اینکه شکل بگیرد - به درگیری انجامید و به اتمام رسید.^۲

در روزهای بعد (۱۸، ۲۱ و ۲۵ شهریور) نیز تحرکات مشابهی در نقاط مختلف تهران - مانند «سینا - مخصوص»، «سینا - خرم‌شهر» و «شادمان - ستارخان» روی داد.

ولی‌الله صفوی مسئول نظامی دانش‌آموزی سازمان در غرب تهران در سال ۶۰ درباره این گونه تظاهرات چنین گفته است:

سازمان می‌گفت: تظاهرات هدفش این است که مردم را به صحنه بکشاند و با حمله به مراکز

۱. کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

۲. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۱؛ نقل از بولتن «انجمن زنان مسلمان»، ۶۰/۶/۱۶.

نظامی انتظامی این مراکز را خلع سلاح کنند و سلاح‌ها بین مردم پخش شود، جریان مثل ۲۲ بهمن [۵۷] پیش بیاید. بعد از مقاومت مردم در برابر این تظاهرات و موج گسترده دستگیری که در پی آن صورت گرفت، عدم استقبال به حدی بود که نیروهای سازمان‌دهنده، هواداران را هم به زور به این تظاهرات می‌فرستادند، یعنی با عدم استقبال نیروهای هوادار تشکیلاتی هم روبرو شدند.^۱

دگماتیزم و جزمیت تشکیلاتی و بسته بودن نگرش سیاسی - اجتماعی، باعث شد که سازمان شکست این‌گونه تظاهرات را «ترس مردم به خاطر عنصر اختناق» برآورد کند و به چنین نتیجه‌گیری‌ای برسد که نپیوستن مردم به این «راهپیمایی»ها دلیل موفق نبودن اصل طرح نیست:

به لحاظ نیرو ضربه خوردیم و نیاز به ترمیم سازماندهی داریم تا حرکت‌های بعدی را انجام بدهیم. مردم به خاطر سرکوب و اختناق شدید نپیوستند... باید با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب‌تر، مردم را تحت پشتیبانی نیروهای مسلح خودمان بدون اینکه ترس ارتجاع را در دل داشته باشند، به صحنه تظاهرات بکشانیم.^۲

○ بیان تظاهرات مسلحانه شهریور ۶۰

یکی از فرماندهان عملیات نظامی سازمان در غرب تهران به نام پروین پرتوی پس از دستگیری، طی میزگردی بیان تهیه شده از گزارش‌های تظاهرات مسلحانه در شهریورماه ۱۳۶۰ را به شرح زیر ارائه نمود:

۱) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان گرگان. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۳۰ نفر نیروی روابطی (در اول این تظاهرات، نیروهای عملیاتی دیر رسیدند). مدت تظاهرات: ۲ دقیقه. تعداد نیروهای دستگیر شده: حدود ۲۵ نفر. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن یک لاستیک وسط خیابان؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات به هم می‌ریزد.

۲) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان تهران‌نو، سی‌متری. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۲۵ نفر نیروی روابطی و یک واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه (این مورد نشان می‌دهد که وقتی واحدهای عملیاتی وجود نداشتند، تظاهرات ۲ دقیقه بود؛ ولی در این مورد، تظاهرات ۱۵ دقیقه طول

۱. کارنامه سیاه...، ج ۱: ص ۱۵۷.

۲. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل‌های درون‌گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه.

کشید؛ زیرا واحد عملیاتی شرکت داشت). نتیجه تظاهرات: ۱۰ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته شدند، یک اتوبوس آتش گرفت، یک لاستیک در وسط خیابان سوخت، و همچنین نارنجکی به طرف دفتر حزب جمهوری اسلامی پرتاب شد که شیشه‌های آن شکست؛ و نهایتاً با مقاومت و مقابله مردم، تظاهرات مسلحانه به هم ریخت.

۳) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان کمالی - خیابان مخصوص. تعداد نیروهای شرکت کننده: سه واحد عملیاتی و حدود ۴۰ نفر نیروی روابطی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه؛ و ۱۰ تا ۱۵ دقیقه درگیری مسلحانه. نتیجه تظاهرات: تعطیل شدن فوری مغازه‌ها، آتش گرفتن چند لاستیک در وسط خیابان، آتش گرفتن یکی از دختران هوادار شرکت‌کننده توسط کوکتل خودش، کشته شدن تعدادی از نیروهای عملیاتی، و خالی کردن چند تیر؛ و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می‌ریزد.

۴) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان ولی‌عصر. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۴۰ نفر نیروی روابطی و دو واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۸ دقیقه. نتیجه تظاهرات: ۱۲ نفر از نیروهای سازمان دستگیر یا کشته می‌شوند، یک نارنجک وسط خیابان پرتاب می‌شود، دو اتوبوس به آتش کشیده می‌شود؛ و نیز ۱۰ نفر از مردم عادی کشته یا مجروح می‌شوند (به علت شلوغی منطقه و ایستادگی مردم)؛ و سرانجام تظاهرات توسط مردم به هم می‌ریزد.

۵) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان آذربایجان. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۳ تا ۴ دقیقه. نتیجه تظاهرات: دستگیری یا کشته شدن ۳۵ درصد از نیروهای حاضر سازمان، کشته شدن ۲ نفر از نیروهای مردمی؛ و سرانجام تظاهرات با مقاومت مردم به هم می‌ریزد.

۶) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۵۰ تا ۶۰ نفر نیروی روابطی، به همراه ۶ تا ۷ واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه؛ و حدود ۳۰ دقیقه درگیری مسلحانه. نتیجه تظاهرات: دستگیری ۳۵ درصد از نیروهای سازمان، کوکتل اندازی به سمت دو بانک، شکستن شیشه‌های چند مغازه؛ و در آخر، تظاهرات با مقاومت و مقابله مردم به هم می‌ریزد.

۷) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان سینا - مخصوص (همان منطقه آزاد شده مورد ادعا). تعداد نیروهای شرکت‌کننده: دو واحد عملیاتی و حدود ۳۰-۴۰ نفر نیروی روابطی. مدت تظاهرات: ۵ تا ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن لاستیک وسط خیابان، پرتاب دو کوکتل؛ و دستگیری ۳۰ درصد

از نیروهای سازمان. در این تظاهرات، سرانجام نیروهای شرکت‌کننده با به‌جا گذاشتن کوکتل‌های خود در وسط خیابان یا کنار جوب آب، پا به فرار گذاشتند و صحنه را ترک کردند.

۸) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: حدود ۴۰-۵۰ نفر نیروی روابطی و حدود چند واحد عملیاتی. مدت تظاهرات: ۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: تیراندازی نیروهای سازمان به سوی مردم (تلفات مردم نامعلوم)، نابودی یک واحد عملیاتی نهاد محلات، کشته شدن ۴ نفر از نیروهای سازمان، و دستگیری تعداد زیادی از بقایای نیروها. به این تظاهرات، تنها ۲ نفر پیوستند (البته طبق گزارش‌های درونی - که معلوم نیست این دو نفر از نیروهای قطع ارتباطی بوده‌اند یا افراد متفرقه).

۹) نوع تظاهرات: مسلحانه. محل برپایی: خیابان ولی عصر. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: چهار واحد عملیاتی و ۴۰ نفر از نیروهای روابطی. مدت تظاهرات: ۱۵ دقیقه. نتیجه تظاهرات: آتش گرفتن دو اتوبوس شرکت واحد، پرتاب کوکتل به طرف پمپ بنزین و ایراد خسارت بر آن، آتش زدن لاستیک در وسط خیابان، و دستگیری ۲۰ نفر از نیروهای سازمان. تظاهرات مزبور بزرگترین تظاهرات مسلحانه سازمان در شهریور ماه ۱۳۶۰ محسوب می‌شود.

۱۰) نوع تظاهرات: شورش. محل برپایی: خیابان بهبودی. تعداد نیروهای شرکت‌کننده: ۱۲ نفر. مدت تظاهرات: ۱۰ دقیقه. نتیجه تظاهرات: پرتاب یک کوکتل به یک مغازه سبزی فروشی و به آتش کشیدن آن، و نهایتاً فرار نیروها در اثر مقابله مردم.^۱

فاضل مصلحتی از مسئولان اصلی راه‌اندازی تجمع‌های موسوم به تظاهرات مسلحانه شهریورماه پس از ناکامی سازمان در این طرح در جمع درونی گفته است:

این همه خون دادیم، [مردم] یک لحظه هم نیامدند از تظاهرات ما پشتیبانی کنند، باز بگو خلق. کدام خلق؟ که هیچ چیز حالی اش نیست. ما داریم برای چه کسانی خون می‌دهیم؟^۲

ولی‌الله صفوی مسئول نظامی نهاد دانش‌آموزی غرب تهران، نتیجه کار را این‌گونه جمع‌بندی کرد:
در کل، تظاهرات مسلحانه شهریورماه چند روز به اجرا در می‌آید که طی آن بیش از ۷۰ تن از

۱. کارنامه سیاه...، ج ۱: صص ۱۶۲ - ۱۶۶؛ با اندکی تلخیص.

۲. همان، ج ۲: ص ۱۷.

نیروهای اجرایی سازمان دستگیر یا کشته می‌شوند.^۱

در همین ایام، دقیقاً در ۲۰ شهریور ماه ۶۰، سازمان با، به شهادت رساندن آیه‌الله سیداسدالله مدنی امام جمعه تبریز، سلسله عملیات ترور ائمه جمعه مراکز استان‌های مهم کشور را آغاز کرد و آن را تا سال ۶۱ ادامه داد و در نشریات خود، رسماً مسئولیت این ترورها را پذیرفت.

یک عضو سازمان به نام مجید نیکو با انفجار نارنجک‌هایی که به خود بسته بود به هنگام برگزاری نماز جمعه، آیه‌الله مدنی را (در سن ۶۷ سالگی)، به همراه سه نفر از نمازگزاران به شهادت رساند و تعدادی را نیز مجروح ساخت.^۲

در ۲۲ شهریورماه مهندس بهزاد نبوی وزیر مشاور و سخنگوی دولت طی مصاحبه‌ای در مورد مجازات تروریست‌ها چنین اظهار داشت:

در مقابل کسانی که در مقابل نظام، اقدام مسلحانه می‌کنند، آیا کاری جز اعدام می‌شود کرد؟ مگر ما خوشمان می‌آید این کار را بکنیم؟ ما همان قدر که از شهادت برادرانی مثل دکتر بهشتی، دکتر باهنر، برادرمان رجایی، قدوسی، مدنی متأثر و متأسفیم، همین قدر با یک مقدار تفاوتی از کشته شدن جوان‌هایی اغفال شده [= تروریست‌های عضو سازمان] ناراحت هستیم. ما احساس می‌کنیم که این یک توطئه آمریکایی عظیمی است. برای اینکه هم شخصیت‌های ما را از ما بگیرند و هم یک سری جوان را که ذاتاً مسلمانند، ولی منحرف شده‌اند و بازی خورده‌اند... تمام کسانی که در رابطه با این جریانات، اعدام می‌شوند، کسی [از آنها] نیست که همراهش حداقل اسلحه و چند تا کרוکی [= نقشه آدرس] شخصیتی و آدمی را که قرار بوده ترور کند، نباشد. در هر نظامی که این جور آدمی را بگیرند که مسلحانه در برابر رژیم قیام کرده و می‌کشد و نابود می‌کند، مجبورند که در مقابلش اقدام [به مجازات] کنند.^۳

□ تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۶۰

در اواخر شهریور ماه ۱۳۶۰، خط و تاکتیک «تظاهرات گسترده» در داخل سازمان طرح شد؛ با این ویژگی که تعداد بیشتری تیم‌های مسلح در راهپیمایی شرکت داده شوند، و تمام نیروهای اجرایی و

۱. همان، ج ۱: ص ۱۵۹.

۲. راستگو، مجاهدین خلق در آینه تاریخ: ص ۵۴.

۳. روزنامه جمهوری اسلامی، ۶۰/۶/۲۲.

عملیاتی و هواداران تشکیلاتی در صحنه حضور یابند، و مناطق شروع راهپیمایی طوری در نظر گرفته شود که گروه‌های مختلف سازمان‌دهی شده - در نهایت - به هم پیوندند تا راهپیمایی گسترده شود. تظاهرات ۵ مهر که ابتدا قرار بود اول مهرماه برگزار شود ولی به دلیل برگزاری تظاهرات دانش‌آموزی به مناسبت بازگشایی مدارس به تأخیر افتاد، در این مرحله طرح شد تا «پتانسیل نهفته خلق» آزاد شود: به آن درجه از توان نظامی رسیده‌ایم که اگر از رژیم جلوتر نباشیم، پا به پای او هستیم و به شرایط مساوی دست یافته‌ایم. ...

ما در ۵ مهر ماه با قیامی شبیه به قیام توده‌ای ۲۲ بهمن روبرو هستیم باید مردم را تحت حمایت نیروهای مسلح‌مان به صحنه بکشانیم. می‌بایست این تظاهرات با شرکت خود مردم صورت گیرد؛ و ما به عنوان پیشتاز مسلح از مردم حمایت خواهیم کرد. ضرورت انقلاب ایجاب می‌کند که کشته‌ها زیاد باشد، و درخت آزادی خون می‌خواهد. شاید کشته‌ها به اندازه ۲۲ بهمن ۵۷ باشد و شاید بیشتر؛ ولی تعداد آن مهم نیست.

مردم کاملاً آماده قیام توده‌ای هستند. عملیات بزرگی مثل ۷ تیر نشان داد که نظام ضربه‌پذیر است. پیکر نظام ظرف بلورینی است که شکسته شده؛ و کافی است که یک ضربه دیگر به آن وارد آید تا ظرف ریزش شده و هر تکه‌اش از هم جدا و به گوشه‌ای پرتاب شود. شرایط اجتماعی و مردم مثل چاه آرتزینی است که فقط احتیاج به یک جرعه دارد تا پوسته‌ها شکافته [شود و چاه] فوران کند؛ آن زمان دیگر هیچ چیز جلودار آن نخواهد بود.^۱

این در حالی است که بعداً مسعود رجوی در جمع‌بندی یک ساله خود تصریح می‌کند که از ابتدا می‌دانسته که الگوی تظاهرات بی‌نتیجه خواهد بود ولی باز هم آن را «تست» کرد:

اما با این همه علیرغم اینکه از سی‌ام خرداد به بعد برای ما روشن بود که آن الگو و سقوط شاه لااقل در این مقطع دیگر قابل تکرار نیست، ولی باز هم تست کردیم و آزمایش کردیم.^۲

بالاخره تعداد قابل توجهی هوادار مسلح، از سه نقطه مرکزی تهران^۳، در ساعت ۱۰/۵ صبح - پنجم مهر ماه ۱۳۶۰، با شلیک هوایی و آتش زدن مقداری لاستیک اتومبیل و نیز اتوبوس‌های شرکت واحد، راهپیمایی را آغاز کردند.

۱. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲؛ نقل از تحلیل‌های درون‌گروهی مربوط به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰.

۲. نشریه اتحادیه انجمن‌های...، ش ۵۰: ص ۴۳.

۳. پل حافظ (تقاطع طالقانی)، حدفاصل چهارراه طالقانی و میدان ولی‌عصر و سه راه جمهوری.

شکل عمل بدین گونه بود که افراد موتورسوار (و گاه پیاده) در اکیپ‌های مختلف با گردآوری هواداران و افراد موجود در محل شروع به «تظاهرات» یا «راهپیمایی» می‌کردند. این افراد با شلیک رگبار هوایی و گاه با شلیک‌های مستقیم به افراد عبوری یا ساختمان‌های مراکز عمومی، بانک‌ها، مغازه‌ها، پاساژها و اتومبیل‌هایی که افراد با ظاهر مذهبی در آن نشسته بودند، با سردادن شعارهای تعیین شده، خطاً تظاهرات را پیش می‌بردند. به واحدهای عملیاتی دستور داده شده بود که «هرکس به هر شکل خواست جلوی تظاهرات را بگیرد به رگبار ببندید و حتی اینکه از چه موضعی از تظاهرات جلوگیری می‌کند، فرقی ندارد... اگر نیروهای عملیاتی بتوانند از این تظاهرات، ۲ ساعت حفاظت بکنند، کار تمام است و نیروهای مردمی به ما می‌پیوندند و آتش زیر خاکستر، شعله‌ور می‌شود.»^۱ در بولتن یکی از انجمن‌های وابسته به سازمان، از زبان یکی از افراد شرکت‌کننده در حوادث ۵ مهر آمده است:

رأس ساعت ۱۰/۵ با تک‌تیرهای برادران، شروع تظاهرات اعلام شد. با آغاز تظاهرات، یک اتوبوس بنز خط ۱ به آتش کشیده شد. در ابتدا، با توجه به اینکه مسافران از قصد رزمندگان اطلاع نداشتند، از پیاده شدن امتناع ورزیدند، و راننده نیز با اتوبوس قصد فرار داشت که با خروج یکی از خواهران که قصد آتش زدن اتوبوس را داشت، مسافرین پیاده شدند و راننده نیز با پرتاب کوکتلی به درون اتوبوس، با سرعت پایین آمد. در این میان، چادر یکی از مسافران که به دلیل بیماری نتوانسته بود اتوبوس را ترک کند، آتش گرفت... تعدادی از برادران به روی پشت‌بام سینما رادیوسیتی و ساختمان‌های اطراف آن رفته بودند و سنگر گرفته بودند. دو پاسدار که از دانشگاه [جامعة الصادق]^۲ بیرون آمده بودند، توسط این برادران مغزشان به روی زمین ریخته شد.^۳

در ادامه عملیات رزمندگان، تعدادی از خواهران به درون ساختمان‌های اطراف رفته و از آنجا تیراندازی می‌نمودند. تیراندازی تا ساعت ۳/۱۵ ادامه داشت...^۴

تا رسیدن نیروهای مردمی و پاسداران گشتی سپاه و کمیته، گروهی از مردم عادی در کنار خیابان‌ها و

۱. کارنامه سپاه...، ج ۱: صص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. قرار بود در فضایی که در ضلع شمال غربی تقاطع خیابان ولی‌عصر و خیابان طالقانی (حد فاصل صبای شمالی و ولی‌عصر) واقع است، دانشگاه امام صادق (ع) ساخته شود؛ و بدین جهت در آن سال‌ها به «جامعة الصادق» معروف بود.

۳. یکی از این دو تن (فرزاد رئیس‌زاده) پاسدار و نفر دوم (مهدی رجب‌بیگی) غیرنظامی و نویسنده عضو جهاد دانشگاهی بود.

۴. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۲. نقل از بولتن «انجمن زنان مسلمان».

کوچه‌های منطقه موردنظر جان باختند و عده‌ای نیز به بیمارستان‌ها منتقل شدند. با رسیدن نیروهای مردمی، دومین مقابله عمومی بعد از ۳۰ خرداد شکل گرفت. علاوه بر آنکه تعداد زیادی از هواداران سازمان توسط مردم یا به کمک آنان دستگیر شدند، نوعی جدید از ضدتبلیغ علیه سازمان نیز در بین مردم صورت گرفت؛ «وحشی»، «جانی» و «دیوانه مسلح» از جمله القاب و صفاتی بود که مردم به عناصر سازمان نثار می‌کردند.^۱

حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود با اشاره به آغاز عملیات تأمین‌الائمه برای شکست حصر آبادان در نیمه شب چهارم مهر ۶۰ و پیروزی این عملیات، در مورد تظاهرات ۵ مهر سازمان می‌نویسد:

مجاهدین خلق، که در داخل با عراق همکاری دارند، امروز با ایجاد چند صحنه جنون‌آمیز با برخورد مسلحانه، تلاش کردند که نشاط و شور این پیروزی را بگیرند، ولی موفق نشدند. چند اتوبوس را آتش زدند و چند نفر را شهید و مجروح کردند و خودشان ده‌ها کشته و اسیر دادند. اکنون رسماً به صورت ستون پنجم دشمن عمل می‌کنند.^۲

در این حرکت ناشیانه و خالی از هر نوع منطق، که مسعود رجوی آن را «آزمایش» نام نهاد،^۳ به اعتراف خود وی، هواداران سازمان «در دسته‌های ۵۰ تایی، ۱۰۰ تایی و ۲۰۰ تایی» کشته یا دستگیر شدند.^۴ رجوی با صراحت ناگزیر شد اعتراف کند که «... به نسبت هدف شماره ۲ (تست کردن عنصر اجتماعی)، جواب آزمایش منفی بود»؛ و باز آن را به گردن اختناق رژیم انداخت.^۵ جمعی از جدانشدگان از سازمان در کتاب «چه باید کرد؟» با اشاره به حضور خود در آن راهپیمایی و مشاهدات عینی خویش نوشته‌اند:

... گفته‌های مسئولین [سازمان] را که ۵ مهر ۶۰ را روز سرنگونی رژیم می‌نامیدند، شنیده‌ایم، خوب می‌دانیم هدف چه بود... اگر هدف تو [= رجوی] تست بود پس چرا مسئولینت می‌گفتند فردا (۵ مهر) کار تمام است و با سلاح‌های سنگین می‌آییم و اگر این طور نبود چرا دروغ

۱. گزیده اسناد حفاظتی... .

۲. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۳۰۴.

۳. رجوی، جمع‌بندی یکساله...: ص ۷۲.

۴. همان؛ رجوی تنها به کشته‌شدگان اشاره دارد.

۵. همان: ص ۷۳.

می‌گفتند.^۱

در اینجا گزارش یک نوجوان^۲، که مسئولیت یک واحد نظامی را نیز در تظاهرات مسلحانه ۵ مهر به عهده داشته و خود نیز مرتکب قتل شده است، عیناً نقل می‌کنیم:

اول از همه تظاهرات پنجم مهر قرار بود در روز یکم مهرماه برگزار شود؛ یعنی تمام نیروها آماده شده بودند و همه کارهای تدارکاتی انجام شده بود که تظاهرات در روز اول مهرماه انجام بشود. شب یکم مهر، از رادیو و تلویزیون اعلام شد که فردا به مناسبت بازگشایی مدارس، به دعوت «حضرت آیه‌الله منتظری»، یک راهپیمایی دانش‌آموزی انجام می‌گیرد.

به این علت، تظاهرات سازمان به هم خورد؛ و فردا که ما - به اصطلاح - سر‌قراری‌های تشکیلاتی رفتیم، گفتند که: «خوب؛ حالا امروز که نشد این تظاهرات را انجام بدهیم؛ تظاهرات دانش‌آموزان را در خیابان‌ها به رگبار ببندید.» نمونه‌اش کارهای «حسن سرخوش» است که سازمان، بعدها پس از کشته شدن او، خیلی تبلیغ کرد و عکسش را چاپ کرد و واحد به نامش ایجاد کرد. «حسن سرخوش» در چند مورد توانسته بود این تظاهرات دانش‌آموزان را به رگبار ببندد و فرار کند.

به هر حال، تظاهرات اصلی به پنجم مهر موکول شد. پنجم مهر تمام تدارکات آماده شد؛ چندین واحد بودند [و] هر واحد - عموماً - از ۴ نفر تشکیل می‌شد که هر کدام ۴ سلاح ژ - ۳، با خشاب، و حدود ۵۰۰-۴۰۰ فشنگ داشتند.

قبل از تظاهرات گفته بودند: «برای اینکه آماده شوید از نظر بدنی، غذای خوبی بخورید.» همه، آن روز، صبحانه مفصلی خوردند و وارد تظاهرات شدند. موقع شروع، همه نیروها رفتند سوار ماشین شدند؛ و جریان عادی در خیابان بود. تا اینکه ماشین را به طور عرضی پارک کردیم و پیاده شدیم؛ و شروع به تیراندازی و شلیک هوایی کردیم. سازمان گفته بود: «شما اصلاً قرار نیست در تظاهرات شرکت کنید؛ فقط بروید شلیک کنید، یک میلیون آدم می‌آید و شما را روی دست بلند می‌کند.» ما هم انتظار داشتیم که یک میلیون نفر بیایند و ما را روی دست بلند کنند. البته چنین آرزوی خامی انجام نیافت.

۱. چه باید کرد؟: صص ۵۰-۵۱.

۲. افشین برادران قاسمی، در اواخر سال ۱۳۵۹ در حالی که ۱۳ سال بیشتر نداشت، هوادار سازمان شد. او فعالیتش را نخست با پخش و فروش نشریات، آغاز کرد. پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، ابتدا پیک یکی از گروه‌های سازمان بود و سپس وارد تیم‌های نظامی شد. در جریان تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰ فرماندهی یک واحد نظامی را بر عهده داشت که در صحنه عمل دستگیر شد. گردش کار پرونده عملیاتی نامبرده؛ موجود در دانشکده امام باقر(ع). نیز خلاصه پرونده‌ها... برادران قاسمی، افشین.

ما در خیابان طالقانی (تخت جمشید سابق) بودیم. خیابان کلاً تخلیه شده بود و ما ماندیم و چند ماشین، که به طور پراکنده در خیابان به چشم می خورد.

نکته دیگر اینکه در آن روز، این طور که دیدیم، نیروهایی که در تظاهرات آن [قسمت] خیابان شرکت داشتند، حدود ۱۰ نفر بیشتر نمی شدند و ما - هیچ کدام - آموزش نظامی [سطح پیشرفته] ندیده بودیم (در اسلحه، ماشه و ضامن یک چیز ساده ای است)؛ چون آموزش نظامی ندیده بودیم که در یک مقطع چه کار بکنیم و چه کار نکنیم، من دقیقاً یادم هست که مثلاً از این طرف داد می زدند که «آن طرف چیزی تکان خورد»؛ تمام آن خیابان و آن قسمت را به رگبار می بستیم. احتمالش هم بود که گلوله ها به مردم اصابت کند.

در واقع «درگیری» بود؛ «تظاهرات» به هیچ وجه انجام نگرفت...

موقعی که درگیری ادامه داشت، یک دفعه یک فرد حزب الهی به جلو آمد و گفت: «اسلحه ها را تحویل بدهید. رهبران تان را ببینید [که] دارند چه کار می کنند! شما کجا هستید؟! آنها به فرانسه رفته اند و عیاشی می کنند، و شما اینجا هستید.» و در ضمن اینکه داشت این صحبت ها را می کرد، همین طور جلو می آمد (فکر نمی کنم مسلح بود) که ناگهان به وی تیراندازی کردند و او را شهید نمودند.

کسانی که به خیابان طالقانی رفته اند، می دانند [که] دو سه هتل بوده از زمان شاه، که مصادره شد؛ و الآن در آن ساختمان ها، جنگزدگان هستند. از ساختمان های مزبور شعارهای «مرگ بر منافق»، «منافق اعدام باید گردد» و نظایر اینها داده می شد. هر شعاری که می دادند، به طرف ساختمان جنگزدگان شلیک می شد.

حادثه ای نیز در خیابان امیراکرم به وقوع پیوست: یک واحد نظامی در جنوب، عملیات پنجم مهر را در چند نقطه تهران بر عهده داشت و فرمانده واحد آدمی بود که سازمان بعدها [درباره اش تبلیغ کرد (خودش هم مثل اینکه قبل از اعدامش مصاحبه کرده؛ اسم وی شیرزاد بود). یکی از کارهای این گروه این بود که در مقابل جمعیتی که بعد از تظاهرات جمع شده و بر ضد منافقین شعار می دادند، آنها با یک ماشین می روند جلو و می گویند که: «ما حزب الهی هستیم، پاسدار کمیته هستیم؛ و رادیو تلویزیون الآن می خواهد بیاید فیلمبرداری کند. شما یک دقیقه در همین حالت باشید تا رادیو تلویزیون برای فیلمبرداری بیاید»؛ بعد در همین حین، که جمعیت هم - خوب - شعار می داد، آنها عقب می روند و یک مقدار فاصله می گیرند و این فرمانده دستور می دهد که: «آتش کنید، شلیک کنید.» و تعدادی از مردم شهید شدند.

برخلاف گفته سازمان، نه از جمعیت میلیونی خبری شد و نه اینکه ما موفقیتی پیدا کردیم. در همان حال که عقب نشینی می کردیم (خیابان طالقانی، تقاطع ولی عصر تا پل حافظ، اصلاً

کوچه‌ای ندارد که به کوچه‌های دیگر راه داشته باشد. به غیر از خیابان بندر انزلی - که آنجا هم درگیری بود) راه فرار دیگری نبود؛ ما هم همان وسط بودیم و کاری نمی‌توانستیم بکنیم. خواستیم به یکی از خانه‌ها فرار کنیم؛ چندین خانه را زنگ زدیم و هیچ کس در را باز نکرد. آخر سر، چند مرتبه با شلیک گلوله به در خانه‌ها، در را باز کردیم که بتوانیم فرار بکنیم؛ اما در فرار موفق نشدیم و دستگیر شدیم.

موقعی که دستگیر شدیم و می‌خواستند ما را به زندان منتقل کنند، مردم جمع شده بودند جلوی خیابان طالقانی و می‌گفتند: «آقای موسوی تبریزی [دستان کل انقلاب اسلامی] گفته که کسی که در تظاهرات مسلح باشد، باید اعدام بشود. و ما هم همین جا می‌ایستیم و همه آنها باید اعدام شوند.» و حتی این طور که من متوجه شدم، کمیته متوسل به تیر هوایی شد تا ما را از میان جمعیت رد کند.^۱

به گفته محمدرضا یزدی زاده یکی از مسئولان سازمان دهی تظاهرات ۵ مهر:

گزارش‌هایی حاکی از این موضوع داشتیم که عده‌ای از مردم با مشت خالی جلوی تیم‌های نظامی ایستادند و شعار می‌دادند و آنها هم که بی تفاوت بودند ماشین‌ها و امکاناتی را که در خیابان داشتند، جمع می‌کردند تا مبادا کسی پشت آنها سنگر بگیرد.^۲

همچنین ولی‌الله صفوی یکی دیگر از مسئولان نظامی این تظاهرات اظهار داشت:

[این تظاهرات] تنها نتیجه‌ای که برای سازمان داشت، [دستگیری و] کشته شدن عمده نیروهای اجرایی و عملیاتی در آن روز بود. این تظاهرات هم با مقاومت مردم و با شکست برای سازمان تمام می‌شود که طی آن نیز عده‌ای از مردم بی‌گناه به شهادت می‌رسند.^۳

در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی یک روز بعد از تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، آمار تلفات آن چنین

درج شده است:

۱۶ خرابکار [= عضو سازمان] کشته و سی نفر از مردم و پاسداران شهید شده‌اند و بیش از یکصد و پنجاه نفر [از اعضا و هواداران تشکیلاتی] دستگیر شده‌اند.^۴

۱. کارنامه سپاه...، ج ۱: صص ۱۷۱ - ۱۷۵؛ اعترافات و خاطرات افشین برادران قاسمی.

۲. همان: ص ۱۲۰.

۳. همان: ص ۱۷۰.

۴. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۳۰۵ - ۳۰۶.

○ بحران‌ها و ضربه‌های پس از شکست ۵ مهر

بعد از این «آزمایش»، سازمان دوباره متحمل یک شکست بزرگ و از دست دادن بسیاری از نیروهای تشکیلاتی‌اش شد. بخش عظیمی از نیروهای وابسته به نهادهای «بخش اجتماعی»، در فاصله ۵ تا ۱۰ مهر دستگیر شدند و «ستاد انزلی»، مرکز هدایت خط تظاهرات مسلحانه، نیز ضربه خورد.^۱ هواداران، که انتظار داشتند با قیامی مثل ۲۲ بهمن ۵۷ روبرو شوند، دچار یأس شدند.

ناکامی طرح تظاهرات مسلحانه، ناهنجاری‌های زیادی را در هواداران باعث شد؛ اینها بعدها در زندان و یا بین خود، در خصوص جملات و عبارات امیدوارکننده مسئولان سازمان اندیشه کردند:

... تو اگر توی خیابان یک گلوله شلیک بکنی، مردم دورت جمع می‌شوند.
... این تظاهرات یک قیام سراسری است؛ همه مردم به ندای شما جواب می‌دهند... با خودتان سلاح بیشتری ببرید؛ چون مردم از شما سلاح می‌خواهند.
... اول مجلس را می‌گیریم، بعد رادیو و تلویزیون، و بعد اوین، و در آخر می‌رویم سراغ جماران.

... بچه‌ها! فردا [= ۵ مهر] مثل ۲۲ بهمن است؛ مردم فردا از شما با شیرینی و شکلات استقبال می‌کنند... مراقب باشید زیاد به مردم نپردازید؛ فقط تشکر کنید.^۲

تحلیل‌های پس از ۵ مهر، بیش از آنکه روی قدرت سازمان تکیه کند، به بحران‌های اقتصادی و سقوط قریب‌الوقوع جمهوری اسلامی در اثر آن می‌پرداخت که این موارد از آن بیرون می‌آمد:

- ۱- رژیم از نظر اقتصادی رو به سقوط است.

- ۲- ستون فقرات سازمان سالم مانده، و ضربه کاری از دستگیری‌ها و اعدام‌ها نخورده؛ اما از این پس، اصل بر حفظ خود است، و قرارها باید به حداقل (هفته‌ای یک بار) تقلیل یابد.

- ۳- تبلیغات در سطح جهانی، به نفع سازمان است.

- ۴- عملیات نظامی گسترده ضروری نیست؛ چون اهداف آن^۳ به دست آمده است. اعضا و هواداران

۱. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: صص ۳۷۴ - ۳۷۵؛ نقل از اسناد درونی نهادهای «بخش اجتماعی».
۲. گردش کار پرونده‌های چند تن از متهمین تظاهرات مسلحانه ۵ مهر ۱۳۶۰: مریم ش، مسعود انتظاری، محمد ملک و حمید اسدیان؛ موجود در «مرکز اسناد انقلاب اسلامی».
۳. آلترناتیو شدن سازمان و جانداختن آن به طور جهانی، تعادل قوای نظامی با رژیم، زدن ضربه‌های کاری به رژیم. (شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۳: ص ۳۷۳؛ نقل از مجموعه تحلیل‌های درون گروهی کشف شده).

سازمان نمی‌خواهند به جای مردم انقلاب کنند؛ و با توجه به شرایط اقتصادی - اجتماعی و پتانسیل انقلابی توده‌ای که محصول این شرایط است، مردم به زودی قیام خواهند کرد.^۱ یکی از عناصر مؤثر سازمان در آن زمان، در تبیین انفعال درونی سازمان و نیروهایش - که با شور و امید زیاد به این کوران خونین وارد شده بودند - در جریان ۵ مهر، می‌نویسد:

در طول یک ماه بعد از ۵ مهر، مرتباً به افراد تحلیل می‌نمودند که تظاهرات ۵ مهر تأثیر شگرفی در خارج از کشور داشته؛ و بعد از این عمل، بایستی روی بحران‌های اقتصادی رژیم کارکنیم. ولی انتقال تحلیل بحران اقتصادی به پایین‌تر از رده «نهاد» ممنوع بود؛ و بعدها هم فراموش شد. من فکر می‌کنم [که] تحلیل بحران اقتصادی برای جلوگیری از انفعال و دور ماندن ذهن ما از شکست ۵ مهر بود.^۲

□ مواضع «بازرگان» در مهر ۶۰ درباره «سازمان»

در شرایطی که سازمان دچار بحران روانی و شکست بزرگ اجتماعی و تبلیغی شده بود و عملاً در بن‌بست گرفتار آمده بود، موضع‌گیری نابه‌هنگام و غیرمنتظره مهندس مهدی بازرگان در مورد سازمان که موجب برانگیختن واکنش‌ها و بازتاب‌های سیاسی و تبلیغی شد، بسیار عجیب و سؤال‌برانگیز بود.

در حالی که فضای اجتماعی بعد از ۳۰ خرداد و بویژه در پی شهادت مظلومانه شهدای هفتم تیر و هشتم شهریور به شدت علیه بازرگان و نهضت آزادی بود و افکار عمومی، آنان را به نوعی شرکای سیاسی و سهیم در جرایم سازمان می‌شناختند تا آنجا که در مراسم تشییع شهدای ۸ شهریور و سایر اجتماعات مذهبی سیاسی مانند نمازهای جمعه، شعارهایی علیه رهبران نهضت آزادی سرداده می‌شد، انتظار می‌رفت که حداقل از سوی شخص بازرگان، سخن یا اقدام تحریک‌آمیز جدیدی بروز نیابد.

در خاطرات حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی مواردی از اعتراضات مردمی علیه بازرگان و نهضت آزادی و حتی درخواست کمک نهضتی‌ها از وی برای کاهش و یا جلوگیری از ادامه آن اعتراضات، درج شده است.^۳ از جمله در روز ۱۵ شهریور ۶۰، به نقل از خانواده آقای هاشمی که در تشییع جنازه شهید قدوسی و شهید وحید دستجردی شرکت کرده بودند، آمده است که «مردم شعارهایی علیه مهندس

۱. همان.

۲. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۲: ص ۲۲۵؛ متخذ از پرونده اصغر فقیهی.

۳. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: صص ۱۵۵، ۱۸۴، ۱۸۹ و ۲۰۸.

بازرگان هم می‌دادند.^۱

در تاریخ ۱۵ مهر ۶۰، خاطرات رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین نگاشته شده است: جلسه علنی داشتیم، مهندس [مهدی] بازرگان، اولین سخنران قبل از دستور بود. در قسمتی از اظهاراتش ضمن اظهار تأسف از شهید شدن پاسداران و شخصیت‌ها به دست تروریست‌ها، از اعدام‌ها و سخت‌گیری‌های دادگاه‌های انقلاب هم انتقاد داشت و آمریکایی بودن تروریست‌ها را مردود دانست. اظهارات ایشان، مورد اعتراض شدید جمعی از نمایندگان قرار گرفت. مجلس را متشنج و ترک کردند و به ایشان اعتراض نمودند. کسی از ایشان دفاع نکرد. دوستانش هم وحشت کرده بودند. مجلس را به عنوان تنفس تعطیل کردم. جمعیتی از [مردم و] بازاریان که جریان مجلس را از رادیو شنیده بودند، به عنوان اعتراض به اظهارات آقای بازرگان، مقابل مجلس آمدند و شعارهای تندی علیه ایشان، لیبرال‌ها، بنی‌صدر، آمریکا و منافقان می‌دادند... دادستان انقلاب، تصمیم به بازداشت آقای بازرگان گرفته بود، مانع شدم.^۲

روز دهم مهرماه ۶۰ در فضای اقدامات روزافزون تروریستی سازمان و اوج‌گیری عملیات در جبهه‌های نبرد علیه رژیم متجاوز عراق، سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری با حضور گسترده مردم و ۲۰ درصد بیش از شرکت‌کنندگان دوره قبل، برگزار شده بود و قرار بود روز ۱۷ مهر مراسم تنفیذ ریاست جمهوری آیه‌الله خامنه‌ای برگزار شود.

روز ۱۶ مهر یک روز پس از نطق جنجالی بازرگان، حجة‌الاسلام هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود چنین نوشت:

جلسه علنی داشتیم... نگران نطق‌های تند قبل از دستور علیه نهضت آزادی بودم، کنترل کردم... به خیرگذشت. مهندس بازرگان [در جلسه] شرکت نکرده بود. احتمال می‌رفت که دوستانش هم شرکت نکنند، ولی آمده بودند.^۳

مهندس بازرگان در سخنرانی ۱۵ مهر خود، ضمن تمجید از شهدای حوزه علمیه و مسئولان، دستگیرشدگان یا کشته‌شدگان عضو سازمان را «نونهلانی» توصیف کرد که «جگرگوشگان و پرورش‌یافتگان امید این مملکت بوده‌اند، عاشق‌وار و یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند.» وی ضمن رد اتهام اینکه «روحانیون ارجمند و مکتبی‌های غیرتمندان از آمریکا وارد

۱. همان: ص ۲۷۴.

۲. همان: صص ۳۱۵-۳۱۶.

۳. همان: ص ۳۱۷.

شده‌اند»، اعضا و هواداران تشکیلاتی سازمان را «جوانان جانباز» می‌خواند که نمی‌توان آنها را «مزدور» دانست.

در حالی که کمتر از نیمی از سخنرانی مهندس بازرگان از روی متن مکتوب در مجلس خوانده شد، به دلیل اعتراض شدید بسیاری از نمایندگان و بروز تنش و قطع جلسه، این نطق ناتمام ماند و نهضت آزادی چندی بعد متن کامل این نطق را در روزنامه کیهان و مستقلاً در قالب یک اطلاعیه منتشر ساخت. بقیه نطق نیز محکومیت توأمان و یکسان عملکرد نظام و سازمان بود و اتخاذ یک موضع میانه بی‌طرف که در واقع و از آن تریبون، بیشتر به زیان حاکمیت جمهوری اسلامی ارزیابی می‌شد.^۱

روایت این ماجرا به نقل از یوسفی اشکوری نویسنده بیوگرافی تحلیلی و رسمی مهندس بازرگان به شرح ذیل است:

... شاید مهم‌ترین سخن بازرگان در این مورد [درگیری مسلحانه سازمان علیه نظام کشور] نطق ایشان در ۱۵ مهرماه ۱۳۶۰ مجلس باشد که البته بر اثر جنجال عده‌ای از نمایندگان، سخن قطع شد و کلام به پایان نرسید... [پس از درج متن کامل نطق مکتوب] این سخنان در فضای پاییز سال ۱۳۶۰ بسیار شجاعانه و مهم و قابل توجه بود. در واقع می‌توان گفت این سخنان فقط از شخصی و شخصیتی چون مهندس بازرگان، انتظار بود. در عین حال چنان جنجال و سر و صدایی در مجلس برخاست و چنان توجهی به مهندس بازرگان، صورت گرفت که نطق وی نیمه تمام قطع شد و بویژه رییس مجلس نیز دستور قطع بلندگو داد و بازرگان ناچار در محاصره انبوه مهاجمان از جایگاه نطق به زیر آمد و ناراحت، اما آرام سرچاپش نشست. باز مهاجمان رهايش نکرده، دور او را گرفته و با سر و صدا و گاه با توهین و الفاظ رکیک با او بحث و گفتگو می‌کردند. هر چند که او غالباً ساکت بود و عملاً نیز نمی‌توانست با ده‌ها تن پرخاشگر، هم‌زمان بحث کند... پس از آن طبق معمول، سخنان بازرگان در خارج از مجلس در جامعه و مطبوعات و نمازهای جمعه و محافل مذهبی و سیاسی، انعکاس وسیع پیدا کرد و در همه جانویسندگان و گویندگان با شدت تمام بر ضد بازرگان، و نطق و عقاید او سخن پراکنی کردند. حتی عده‌ای در بیرون مجلس علیه بازرگان دست به تظاهرات زدند. در خود مجلس نیز تا مدت‌ها، برخی نمایندگان در نطق‌های پیش از دستور و یا مناسبت‌های دیگر، به بازرگان و نطق ۱۰ مهرماه ۱۳۶۰ او اشاره کرده، او و همفکرانش و دولت موقتش را زیر ضربات انتقاد و حمله خود

۱. برای آگاهی از متن کامل نطق ← روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۲۶. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۰۳-۵۰۷.

گرفتند. البته امکان پاسخگویی برای او اصلاً وجود نداشت و اگرگاه اعتراضیه‌ای کتبی به رییس مجلس داده می‌شد، قرائت نمی‌شد و لذا در صورت مذاکرات مجلس یا در مطبوعات و خارج از مجلس، انعکاسی پیدا نمی‌کرد.

در مطبوعات هم ماجرا کم و بیش از همین قرار بود. از جمله در کیهان و جمهوری اسلامی، مقاله‌ها و مطالبی بر ضد بازرگان، نوشته می‌شد ولی پاسخ‌های وی را هرگز چاپ نمی‌کردند. ظاهراً فقط یک مورد بود که روزنامه کیهان، پاسخ بازرگان را چاپ کرد. البته طبق معمول، در کنار متن نطق و جوابیه بازرگان، مطالب دیگری به قلم آقای سیدمحمد خاتمی، سرپرست کیهان، در نقد مطالب مهندس بازرگان، درج شده بود.

همان گونه که مشاهده شد، نویسنده بیوگرافی مهندس بازرگان، که زیر نظر بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان و بازماندگان وی انتشار یافته، به جای پرداختن به محتوای دیدگاه‌ها و علل و شرایط واکنش‌های سیاسی و اجتماعی، به حواشی پرداخته و با ادبیات حماسی و جانبدارانه تلاش کرده است مظلومیت مهندس بازرگان را توصیف و اثبات کند. حال آنکه، در آن شرایط حساس و مظلومیت‌شده‌ی اقدامات تروریستی سازمان، روشن نیست چه عاملی مهندس بازرگان را وادار به اظهارنظر کرده بود که منجر به انزوای بیشتر ایشان گردید. و در واقع خود وی، بدون هیچ دلیل آشکار و یا بهره‌مندی برای کشور، موجب برانگیختگی آن احساسات و برخوردها شده بود که البته در متن آقای یوسفی اشکوری همراه با بزرگنمایی و تغلیظ، و نادیده گرفتن سایر واقعیات - مانند نقش مسئولان ارشد در جلوگیری از افزایش تشنج و فضای ملتهب علیه نهضت آزادی و کنترل هیجانات جامعه - ارائه شده است. ضمناً موارد متعددی مطالب و جوابیه‌های آقای بازرگان و همفکرانش در مجلس و در مطبوعات، انتشار می‌یافت و ادعای «عدم امکان پاسخگویی» برای وی، مطابق واقعیات نیست.

روزنامه کیهان که در آن زمان تحت سرپرستی حجة الاسلام سیدمحمد خاتمی اداره می‌شد، در پاسخ به نطق مهندس بازرگان، طی سه روز ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ مهر، سرمقاله‌های خود را به نقد و تحلیل مواضع وی و نهضت آزادی اختصاص داد.

آقای خاتمی در اولین روز بعد از نطق، در «یادداشت روز» صفحه اول کیهان طی مقاله‌ای با عنوان «مرگ آقای سادات و نطق آقای بازرگان!»، بعد از اشاره به خبر مرگ رییس‌جمهور مصر^۲ و شور و شادی

۱. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: صص ۵۰۳ و ۵۰۷-۵۰۸.

۲. محمد انور سادات، رییس‌جمهور وقت مصر که با امضای پیمان سازش کمپ دیوید و به رسمیت شناختن رژیم

مردم از مجازات این خائن به آرمان فلسطین، و دغدغه ذهنی‌اش برای نگارش مقاله راجع به ابعاد و آثار این واقعه، نوشته بود:

تا صبح شد و به مجلس آمدم. آقای بازرگان به عنوان ناطق پیش از دستور، پشت تریبون قرار گرفتند و من چون دیگران، منتظر، که چه خواهند گفت؟... آیا از توطئه آمریکا و مزدورانش علیه انقلاب اسلامی و تلاش آنان برای نجات صدام سخن می‌گویند؟ از جنایاتی که به دست عوامل آمریکا در ایران و علیه مردمی‌ترین انقلاب معاصر صورت می‌گیرد؟ از رسوایی‌های بنی‌صدر و رجوی که اینک به بختیار و اویسی ملحق شده‌اند؟ از فاجعه‌های مکرری که به دست عوامل و مزدوران «سیا» و «موساد» در ایران انقلابی آفریده شده است و بهترین چهره‌های متقی و مبارز و مجاهد در میان آتش سوخته‌اند؟ خاصه اینکه در رابطه با شهادت این عزیزان، تاکنون از سوی ایشان [=بازرگان] و هم‌زمانشان، مطلبی جز تسلیت خشک در حدی که بسیاری از سیاستمداران خارجی و حتی زمامداران وابسته دنیای سوم، علی‌الرسم و به منظور رعایت اصول دیپلماتیک! داده‌اند، صادر نشده است... دیری نپایید که دریافتیم این انتظار بیهوده است... [نطق بازرگان] مثل همیشه عبارت بود از اعتراض به جمهوری اسلامی... سخنان آقای بازرگان.... مرا از بلا تکلیفی شب پیش بیرون آورد و موضوع مناسب برای سرمقاله در رابطه با مرگ سادات را یافتیم.^۱

در قسمت دوم سرمقاله آقای خاتمی با عنوان «چه کسی آمریکایی است؟»، چنین آمده بود:

آقای بازرگان، ضمن تأسف از خون‌هایی که ریخته می‌شود... به دفاع از «جوانان جانباز»!! و نونهالانی برخاستند که جگرگوشگان و امید مملکت! هستند، به همان نظم و نسق که در بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم خبری می‌شنویم. و بدین ترتیب از کسانی [=مجاهدین خلق] دفاع به عمل می‌آید که خشن‌ترین شکل آشوب را به فرمان رهبران خائن و فراری خود، در متن انقلاب ناب و منحصر به فرد ایران برپا می‌کنند، و بهترین فرزندان اسلام را از پای در می‌آورند، و کودکان خردسال را در آتش خشم کور خود می‌سوزانند،^۲ و انبوهی از جوانان پاکباز و مؤمن

غاصب اسرائیل، در جهان اسلام به شدت منفور و مغضوب افکار عمومی شده بود و خدمات استراتژیک مهمی به طرح‌های استعماری آمریکا و رژیم صهیونیستی در منطقه کرده بود، در روز ۱۴ مهر ۶۰ به دست ستوان خالد اسلامبولی، مبارز مسلمان مصری، کشته شد. آقای خاتمی در همان سرمقاله، سادات را فرد خبیثی که «خدمتگزار آمریکا و صهیونیسم بود و بزرگترین خیانت را به همه مستضعفان و به خصوص مسلمانان منطقه کرده است»، توصیف نمود. روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۱۶: ص اول، یادداشت روز.

۱. روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۱۶: ص ۲.

۲. اشاره به شهادت کودک دو ساله‌ای به نام فاطمه طالقانی در یک عملیات پرتاب کورکتل مولوتف توسط افراد

و فداکار راناجوانمردانه هدف رگبار قرار می‌دهند، و هر آن کس را که دلش به عشق اسلام و انقلاب اسلامی، می‌تپد، شناسایی می‌کنند تا در موقع مناسب به شهادت برسانند و کوچه و خیابان و بیمارستان و فروشگاه و بنیاد شهید و... را با بمب و نارنجک و کوکتل مولوتف به آتش می‌کشند. و امروز، آقای بازرگان برآشفته می‌شود که چرا به اینان آمریکایی می‌گویند... آیا در برابر سیل خون و آشوب و ترور، آن هم در زمانی که مظلوم‌ترین انقلاب عالم، مورد بیرحمانه‌ترین تجاوزت نظامی، اقتصادی، سیاسی و تبلیغاتی است، باید دست روی دست گذاشت و دست آدم‌کشان را در جنایت بازگذاشت؟... آقای بازرگان! بسیاری از کسانی که امروز در همین دادگاه‌های انقلاب (که مورد اعتراض شمایند) تنها به خاطر دفاع از اسلام و پاسداری از دست‌آوردهای انقلاب اسلامی، شب و روز زحمت می‌کشند، انسان‌هایی سرشار از عاطفه و رحمتند؛ اما مسئولیت اسلامی و تعهد انسانی‌شان و نیز فرمان خدا، آنان را وا می‌دارد که قاطعانه در برابر آدم‌کشانی که موجودیت انقلاب و جمهوری اسلامی را به خطر انداخته‌اند، بایستند و فساد را از ریشه برکنند. ما هم دلمان به حال این جوانان که هر چند فریب خورده‌اند، اما امروز دستشان به خون پاکان آلوده است و ابزار تخریب و براندازی نظام در دست دشمنان آشتی‌ناپذیر اسلام و انسان شده‌اند می‌سوزد.^۱

مهندس بازرگان در نطق خود گفته بود:

با کمال تأثر و با توسل به درگاه ذوالجلال باید اقرار کنیم که آتشی هولناک در کشور عزیزمان شعله کشیده، خرمن امت و دولت و دین را مورد تهدید قرار داده، کمتر کسی است که درصدد خاموش کردن آن برآید... همچنین نونهالان دختر و پسر و کسان وابسته و هوادار یا برکنار که در درگیری‌های خیابانی و دادگاه‌های انقلابی، قربانی التقاط و انحراف یا انتقام می‌گردند، نونهالانی که هرچه باشد، جگرگوشگان و پرورش یافتگان امید این مملکت بوده عاشق‌وار یا دیوانه‌وار، فداکار یا گناهکار، در طاس لغزنده‌ای افتاده‌اند.

در حالی که هر طرف، گروه مقابل را منافق یا مرتجع و ضداسلام و عامل امپریالیسم می‌خواند. نه روحانیون ارحمند و مکتبی‌های غیرتمندمان از آمریکا وارد شده‌اند و نه جوانان جانباز، در خانواده‌های آمریکایی زاییده و بزرگ‌گشته‌اند، که بتوان مزدورشان خواند.^۲

سازمان. کارنامه سپاه...، ج ۳: ص ۳۴۶، به نقل از روزنامه اطلاعات. بعدها هم در تعدادی از عملیات تروریستی سازمان در سال ۶۰ و ۶۱ چند کودک خردسال به شهادت رسیدند.

۱. روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۱۸: ص ۱.

۲. روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۲۶: ص ۱۵، متن نطق مهندس بازرگان.

در پاسخ، حجة الاسلام سیدمحمد خاتمی با اشاره به طنز و کنایه تمسخرآمیز مهندس بازرگان در مورد تفسیر آمریکایی و مزدور خواندن عوامل سازمان، نوشت:

طنز آقای بازرگان، آنجا که از انتساب آشوبگران به آمریکا برمی آشوبند، خود حکایتگر نوعی نگرش آمریکایی به مسائل است... بدین ترتیب تشخیص درست امام و امت را که دشمنان داخلی... را آمریکایی می خوانند و اعمال و مواضع آنان را به نفع آمریکا می دانند، به تمسخر می گیرند... آیا شاه مخلوع که گوی سبقت را از همه حکمرانان جهان سوم در سوق دادن کشور به سوی وابستگی تام به غرب و خصوصاً آمریکا... ربوده بود، در خانواده آمریکایی زاده شده یا از آمریکا برگشته بود، یا اینکه شاه، آمریکایی نبود؟... آیا آقای بنی صدر که... آمریکا همه امیدهایش را برای بازگشت به ایران، به وی بسته بود، از خانواده آمریکایی بود؟... آیا آقای رجوی که روز و روزگاری، آقای بازرگان را نماینده بورژوازی که طبق تحلیل های ماتریالیستی [=مارکسیستی] حضرات ماهیتاً آمریکایی است، می دانست، و امروز که به منظور رهبری مقاومت ضدامپریالیستی در ایران به دامن فرانسه آویخته است! و برای تکمیل مبارزات ضدآمریکایی، این اواخر سفری به آمریکا کرده است، باکمال شهامت به تمجید از بورژوازی ملی برخاسته و برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیشنهاد اتحاد با بورژواها را می دهد... و «جرج بال» به سیاستمداران آمریکا اکیداً توصیه می کند که مجاهدین خلق! را به عنوان جناح نیرومند مخالف با رژیم ارتجاعی! ایران مورد حمایت و تقویت قرار دهند و بالاخره مورد تمجید و ستایش فراوان رادیوها و سخن پراکنی های آمریکا و اسرائیل و بی بی سی است، آیا آقای مسعود رجوی از خانواده آمریکایی است؟... و امروز همان جوانان پاکباز! که شما به دفاع از آنان برخاسته اید، چشم و گوش بسته به فرمان آقای رجوی و همپالگی هاشان و به کمک بازمانده های رژیم شاه، و در هنگامه ای که نیروهای رزمنده جمهوری اسلامی درگیر دفن تجاوز رژیم آمریکایی صدام هستند، به کشتار و تخریب دست می زنند.

مراد از آمریکایی بودن، نحوه ای از دید و بینش است که به سادگی، ابزار دست سیاست های توسعه طلبانه آمریکا می شود، و به خاطر همین دید و بینش، جریانی که شما [=مهندس بازرگان] در رأس آن قرار دارید همواره از مواضع ضدآمریکایی جمهوری اسلامی - البته با توجیحات گوناگون - اظهار نارضایتی و حتی مخالفت قوی و عملی کرده است... امروز این آمریکاست که پندارگرایانه برای سرنگونی جمهوری اسلامی به مجاهدین خلق! دل بسته است و از آنان حمایت می کند.^۱

مهندس بازرگان در ادامه نطق خود که به صورت مکتوب انتشار یافت، تأکید کرده بود که بایستی به «تجزیه و تحلیل صحیح جریان‌ها و شور در علل چاره‌ها بنشینیم» و به تعبیر خود «هر دو طرف دعوی» را مخاطب و مقصر جلوه داده بود.^۱

آقای خاتمی نیز با تجزیه و تحلیل موضوع در سرمقاله خود، در مورد نقش و سهم جریان نهضت آزادی در افزایش طرفداران سازمان طی ماه‌های پس از پیروزی انقلاب، نوشت:

... اگر بخواهیم به تحلیل جریان‌اتی که به اینجا انجامید بپردازیم، بزرگترین گناه به گردن جریانی خواهد بود که از آغاز در سیر طبیعی انقلاب، اخلال کرد و بسیاری از جوانان ساده‌دل را از انقلاب رمانید و آنان را به دام رهبران گروهک‌هایی که از آغاز هم معلوم بود بالاخره کارشان به تروریسم خواهد انجامید، افکند. وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگارش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب گرفته بود، راه آشتی دادن انقلاب سازش‌ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید... وقتی که فریاد برآمد انقلاب به پایان رسیده است... و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و نظامی موردنظر است... گروهک‌های مفسد انحصارطلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنین وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت عین یکدیگرند، و بدین وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده‌دل را به سوی خود جلب و با کار مداوم، آنان را برای چنین روز تلخی آماده سازند.^۲

در مقابل، مهندس بازرگان طی نامه‌ای خطاب به آقای خاتمی با اشاره به مضامین سرمقاله‌های کیهان و اجتناب از ورود در بحث مربوط به آنها، متن کامل نطق خود را مطابق وعده قبلی آقای خاتمی در مجلس^۳، برای چاپ در کیهان ارسال کرد. روزنامه کیهان ضمن چاپ متن کامل نامه و نطق مهندس بازرگان، توضیحاتی را نیز به قلم سرپرست روزنامه درج نمود.

۱. روزنامه کیهان، ۸۰/۷/۲۶: ص ۱۵، متن کامل نطق مهندس بازرگان.

۲. روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۱۸: صص ۱ و ۳.

۳. حجة الاسلام سیدمحمد خاتمی در آن زمان علاوه بر سرپرستی روزنامه کیهان، نماینده اردکان در مجلس شورای اسلامی نیز بود و صندلی وی در کنار صندلی مهندس بازرگان قرار داشت. به همین علت در ابتدای نامه مذکور چنین آمده بود:

«چهارشنبه ۱۵ مهرماه گذشته که... به صندلی خودم، که شرف جوار دارد، برگشتم... به طرف شما خم شده گفتم آیا روزنامه کیهان حاضر است متن تمام و کمال نطقم را چاپ کند؟، فرمودید بلی به شرط آنکه خودم هم اظهارنظری نکنم. گفتم چه بهتر.» روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۲۶: ص ۱۵.

حجة الاسلام سیدمحمد خاتمی در نقد دیدگاه‌های مهندس بازرگان، با تأیید مجدد مطالب سرمقاله‌های قبلی روزنامه کیهان، چنین نوشت:

... در نظر جناب بازرگان، حکومتی متهم به خشونت و بی‌رحمی می‌شود که تنها طی ۴ ماه در اثر قهرمانی‌های جوانان جانبازا، رییس دیوانعالی کشور، رییس جمهور، نخست‌وزیر، ده‌ها جوان ایثارگر و پرشور از پاسداران و بسیجیان و صدها مرد و زن و کودک معصوم به خاک و خون کشیده می‌شوند باز هم آن که ظلم نموده مظلوم می‌شود و مورد دفاع قرار می‌گیرد نه مظلوم‌ترین حکومت عالم که [سازمان] تلاشگران در راه براندازی آن است.

... برای درک درست مطلب باید به میان محرومان و نمایندگان آنان رفت تا شور و شوقشان را نسبت به اسلام و امیدی که به رهبری امام دارند، دریافت... لحن تعبیرات آقای بازرگان را اندکی تغییر دهید، خواهید دید که تفاوت چندانی میان سخنان ایشان و بسیاری از مقالات و گزارش‌هایی که در رادیوهای ضدانقلاب و رسانه‌های گروهی امپریالیستی می‌آید، وجود ندارد... آقای بازرگان از اینکه حتی در مجلس نمایندگان، آزادی عقیده و بیان وجود ندارد، سخت ابراز ناراحتی می‌کند و راست هم هست. دیگر گروهک‌های ملحد و منحرف و محارب نمی‌توانند آزادانه علیه نظام جمهوری اسلامی به لجن‌پراکنی بپردازند و زمینه براندازی را فراهم آورند. دیگر نمی‌شود آزادانه به نهادهای انقلابی که بر ریشه خون هزاران شهید ایستاده‌اند تاخت و تاز نمود و دیگر آزادانه نمی‌توان اذهان مردم را مشوب نمود و آزادانه از اعدام رذل‌ترین سرسپردگان رژیم شاه چون «هویدا» برآشفتم. دیگر نمی‌شود در جمهوری اسلامی مکتب و مکتبی را به باد تمسخر گرفت و بالاخره نمی‌توان آزادانه، جریاناتی که به جنگ مسلحانه دست زده و رویاروی مردمی‌ترین رژیم عالم ایستاده‌اند، تقویت روحی و سیاسی نمود.

عکس‌العملی که در برابر سخنان آقای بازرگان در مجلس پیش آمد گرچه درست نبود ولی کاملاً طبیعی بود و به نظر من آنچه قابل توجه است، خویشتن‌داری کسانی است که شاهد این همه خون و ایثار بوده‌اند و جمهوری عزیزتر از جان خود را این همه مظلوم می‌بینند و سخنان آقای بازرگان را (با هر نیتی که اداء شده باشد) هم‌سو و هماهنگ با سخنان دشمنان مسلم اسلام و انقلاب و مردم می‌یابند، و باز هم صبر می‌کنند.^۱

آقای خاتمی در ادامه نوشته خود ضمن تأکید بر وجه مردمی و خودجوش بودن تجمع در برابر مجلس علیه مهندس بازرگان (در همان روز ۱۵ مهر)، و اشاره به حضور گسترده مردم در مراسم تشییع شهدای

۱. روزنامه کیهان، ۶۰/۷/۲۶: ص ۱۵.

هشتم شهریور و حمایت از تسخیر لانه جاسوسی، چنین نوشت:
و برای آنان که ایمان و بیداری و اراده این مردم را باور دارند تردیدی نیست که هرگاه اساس نظام در مخاطره باشد، مردم خود به خود حاضر خواهند بود و همواره صحنه را به زیان دشمنان انقلاب اسلامی، طوفانی خواهند کرد.^۱

مهندس بازرگان مدتی بعد مقاله‌ای دیگر همراه یک یادداشت خصوصی برای آقای خاتمی ارسال کرد که طی آن با لحن طنز و کنایه درباره نوشته قبلی وی چنین نوشت:
از جواب‌های کذایی هم که در ذیل متن نطق داده بودید، گله چندان ندارم. خوشبختانه خوانندگان بعد از قرائت نامه و نطق من باید آن قدر خسته شده باشند که از خواندن آن صرف نظر نموده‌اند. شاید با آن بچه‌های کیهان، غیر از این نمی‌توانستید بگویید و چون قبلاً به قدر کافی اظهار نظر کرده بودید الزامی هم به گفتن آن، خصوصاً با روغن داغ‌هایی که بوی سوختگی و دشمنی می‌داد، نداشتید.^۲

برخی تحلیل‌گران سیاسی معتقد بودند اگر قصد مهندس بازرگان از آن سخنان، احتمالاً تعدیل جوّ خشونت حاصله از اقدامات تروریستی سازمان بوده است، همان گونه که قبلاً اشاره شد، پیش از همه و مؤثرتر از سایرین، شخص حضرت امام خمینی در سخنان مکرر خود بعد از ۳۰ خرداد و از جمله در دهم شهریور ۶۰، به تفصیل درباره رعایت قانون و رفتار «خوب و عادلانه» با دستگیرشدگان و عوامل اقدامات تروریستی، سخن گفت و بر کنترل احساسات و عمل طبق «موازین اسلامی و قانونی» تأکید نمود. اما در نطق آقای مهندس بازرگان که از تریبون مجلس پخش شد و در مطبوعات انتشار یافت، میزان تقصیر ظالم و مظلوم یکی پنداشته شده و به جای تعدیل خشونت، عملاً انگیزه خشونت و ترور تاحدی موجه و طبیعی، و از سر ناگزیری و «ناچاری»، جلوه داده شده بود.^۳

حضرت امام خمینی در سخنرانی ۷ مهرماه ۶۰ ضمن اشاره به شهادت حجة الاسلام سید عبدالکریم هاشمی نژاد^۴ و تبیین انگیزه این ترورها برای تضعیف نظام و مردم و تأکید بر فداکاری و استقبال از

۱. همان: ص ۲.

۲. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۲: ص ۵۰۹.

۳. در نطق مهندس بازرگان، «جولوگیری از آزادی‌ها و فقدان امنیت برای مبارزه قانونی» یکی از علل جنگ مسلحانه سازمان توصیف شده بود و «تجاوز مسلحانه و تلافی‌های ناچارانه» برای تروریسم سازمان تعبیر گشته بود.

۴. شهید هاشمی نژاد دبیر جامعه روحانیت مبارز مشهد و حزب جمهوری اسلامی خراسان در ۷ مهر ۶۰ به دست یک عضو سازمان به نام هادی علویان در کلاس درس حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید و سازمان هم

شهادت، چنین گفت:

... با این شرارت‌ها که این گروه‌های فاسد به راه‌انداخته‌اند، هدف از دست نخواهد رفت... اینها اگر هدفشان هدم اسلام است، اسلام با این خون‌ها زنده می‌شود. و اگر هدفشان این است که جمهوری اسلامی از بین برود، جمهوری اسلامی با این خون‌ها آبیاری می‌شود. و اگر هدفشان خدمت به آمریکا و شوروی و امثال اینهاست، جزا را از آنها مطالبه کنند. و خدای تبارک و تعالی برای آنها [= تروریست‌های سازمان] لعنت، و ملت ما، نفرین ابدی را خواستار است.^۱

در همان سخنرانی، امام با اشاره به تظاهرات مسلحانه ۵ مهر، اظهار داشت:

از این ترورها و از این شرارت‌هایی که دو روز قبل در تهران شد و مع‌الاسف، بچه‌ها و جوان‌ها را کشیدند توی خیابان‌ها و به شرارت هدایت کردند، باید انسان بسیار متأسف باشد که جوان‌ها و نوجوان‌های ما این طور بازی خوردند از اینها که می‌آیند در خیابان‌ها و آتش می‌زنند چیزهایی را که مال مردم است، مال عموم است... و ملت شریف ایران با کمال قدرت، ایستاده است در مقابل آنها... قوای انتظامی در این امر جدیت خواهند کرد و همه اینها [= تروریست‌های سازمان] را به دست خواهند آورد و به جزای اعمال خودشان در دادگاه‌ها خواهند رسید.^۲

اما سخنان و مواضع بازرگان آشکارا با دیدگاه‌های رهبری انقلاب که از پشتیبانی و پذیرش اکثریت مردم نیز برخوردار بود، تفاوت و تعارض داشت. البته مشابه این دیدگاه قبلاً نیز در موارد مختلفی از سوی وی و نهضت آزادی ابراز شده بود و پاسخ‌های گوناگونی از سوی امام و شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی خط امام ارائه گردیده بود. از جمله پس از انفجار هفتم تیر و عدم موضع‌گیری صریح بازرگان و نهضت آزادی علیه سازمان، که امام از ۲۵ خرداد ۶۰ آن را خواستار شده بود، حضرت امام خمینی طی سخنانی با اشارات ابلغ من التصریح، خطاب به مهندس بازرگان و همفکران وی چنین گفت:

من به اینها باز نصیحت می‌کنم که شما بیایید و حسابتان را از این منافقین که قیام بر ضد اسلام کردند، حسابتان را جدا کنید. نه اینکه بگویید که خشونت شما نکنید، آن وقت به من هم بگویید که شما هم خشونت نکنید. این معنایش این است که ما و آنها مثل هم هستیم... حالا هم من به این آقایانی که اهل سوادند، اهل صلاحند، منتها عوجاج فکری دارند [می‌گویم که] آمریکا

رسماً پذیرش مسئولیت آن را اعلام نمود. راستگو، مجاهدین خلق در آیین تاریخی: ص ۵۴.

۱. صحیفه امام، ج ۱۵: ص ۲۵۸.

۲. همان: صص ۲۶۱-۲۶۲.

برای شما هیچ فایده‌ای ندارد... این منافقین هم به درد شما نخواهند خورد. هر روزی که این منافقین قدرت پیدا کنند سر شما را هم می‌برند... آن روزی که اینها پیروز بشوند - خدای نخواستہ - شما فدای آنها خواهید شد، شما را پل قرار داده‌اند... آنهایی که به اسلام عقیده ندارند [= سازمان] و اشخاصی هستند که قیام بر ضد اسلام کردند و لااقل در خیابان‌ها ریخته‌اند و آدم کشته‌اند و شما هم حکم شرعی‌اش را می‌دانید، و شما هم می‌دانید که کسی که مسلحانه در خیابان بریزد و مردم را ارباب کند، اسلام تکلیفش را معین کرده است و شما هم مسئله‌اش را می‌دانید. شما همین یک مسئله را بگویید، یک اعلامیه بدهید. مسئله در کتاب خدا هست که این اشخاصی که مفسد هستند و ریختند توی خیابان‌ها و مردم را می‌ترسانند، به حسب حکم خدا، حکمشان این است. شما این مسئله را بگویید و از گروه خودتان امضا کنید.^۱

اما مهندس بازرگان و (نهضت آزادی) نه تنها هیچ‌گاه حاضر نشد در برابر سازمان، حتی حکم شرعی ارباب و محاربه را بیان کند و مرز مشخصی با تروریست‌های سازمان ترسیم کند، بلکه در مواضع مختلف و از جمله ۱۵ مهر ۶۰، اجرای حکم قانونی و شرعی را از مقوله «انتقام»، «مباح شمردن ریختن خون»، «خسونت و بی‌رحمی»، «برادر و فرزندکشی»، و «خونریزی و تعدی» بر شمرده و خطاب به رهبری و مسئولان نظام خواستار توقف اجرای حکم خدا و مقابله با تروریست‌ها شده بود.^۲

مهندس بازرگان در واکنش به انتقادات روزافزون در پاسخ‌هایی که به مطبوعات می‌داد و همچنین در مکاتباتی که بین وی و آیه‌الله صدوقی^۳ امام جمعه یزد انجام داد،^۴ کماکان به دفاع و توضیح دیدگاه‌های خود برخاست و حتی به نوشته‌های قبلی و حمایت خود از مسعود رجوی در انتخابات تهران اشاره کرد که

۱. صحیفه امام، ج ۱۵: صص ۳۰-۳۲، در پاورقی ص ۳۲ این منبع با ارجاع به متن فوق چنین آمده است: «اشاره است به سران نهضت آزادی به ویژه آقای مهدی بازرگان».

۲. عبارات داخل گیومه، عیناً در متن نطق ۱۵ مهر ۶۰ مهندس بازرگان آمده است.

۳. آیه‌الله شیخ محمد صدوقی، امام جمعه یزد در یازدهم تیرماه ۱۳۶۱، دقایقی پس از پایان نماز جمعه، در حالی که روزه بود، در سن ۷۵ سالگی در عملیات تروریستی انفجار نارنجک توسط محمدرضا ابراهیم‌زاده عضو سازمان، به شهادت رسید. سازمان رسماً مسئولیت این ترور را پذیرفت و از نحوه انجام عملیات و زندگی تروریست مزبور، گزارشی را ارائه داد، نشریه مجاهد، ش ۱۵۸: ص ۱۶.

۴. مجموعه مکاتبات مهندس بازرگان و آیه‌الله صدوقی به انضمام نامه موکلی به وکیل (چاپ شده در روزنامه جمهوری اسلامی) و جوابیه آن (به قلم بازرگان)، در قالب یک جزوه از سوی نهضت آزادی در تاریخ ۶۰/۹/۱۵ منتشر گردید. مضامین این نوشته‌های بازرگان در توجیه مواضع خود در قبال «سازمان»، تکراری است، و نکته جدیدی دربر ندارند که در صفحات پیشین این کتاب، طرح نشده باشند.

هدفش جلوگیری از همین وقایع بوده و اگر به هشدارهای وی توجه می‌شد، وضعیت ترور و خشونت پدید نمی‌آمد. البته مهندس بازرگان آشکارا به این واقعیت توجه نمی‌کند که سازمان از ابتدا بر اساس استراتژی براندازی و کسب قدرت از طریق ترور و خشونت، مرحله به مرحله از جنگ مخفی علیه نظام به شورش مسلحانه علنی رسید، و نظام جمهوری اسلامی برای صیانت از اراده اکثریت مردم مسلمان کشور موظف به مقابله با تروریست‌ها و حفاظت از نظام جمهوری اسلامی بوده است. همچنین این نکته بدیهی را نادیده می‌گیرد که اگر مردم در انتخابات میان دوره‌ای مجلس شورای اسلامی، به کاندیدای سازمان رأی ندادند، مقصر، حکومت و مسئولان آن نیستند و چرا باید مردم توان آن را با ترور و خشونت سازمان بپردازند. آیا منظور مهندس بازرگان آن بود که می‌بایست سهمی از قدرت برخلاف قانون و به عنوان «حق‌السکوت و باج» به سازمان پرداخت می‌شد، تا کار به ترور و خشونت نینجامد؟

نمونه‌ای از جملات بازرگان که حاوی چنان نگرشی بود و در دفاع از نطق ۱۵ مهر، تکرار شد به این شرح است:

... خیلی جلوتر^۱، فتنه و فساد نزدیک را پیش‌بینی کرده و هشدار می‌دادم و چاره‌جویی می‌خواستم. با مقاله «مبارزه قانونی و مبارزه مسلحانه» که در میزان مورخ ۶۰/۲/۹ درآمد یا در «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰، قصدی جز اعلام خطر و جلوگیری از فاجعه‌های نفرت‌زایی نظیر... [انفجار] دفتر حزب جمهوری یا نخست‌وزیری و همچنین اعدام‌های ده تا ده تا و صد تا صد تا نداشتم...^۳ زمانی که در دور دوم انتخابات تهران

۱. یوسفی اشکوری در کتاب زندگینامه مهندس بازرگان که متن نامه وی در پاسخ به مقاله‌ای مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی را درج کرده است، در این قسمت بدون هیچ توضیح یا علامتی مانند (...) یک جمله متن را حذف کرده است. جمله حذف شده این است:

«از حادثه وحشت‌انگیز شیراز در مهرماه امسال که دل شما و همگی ما و هر انسان صاحب معرفت را به درد آورد، و به مجاهدین نسبت داده‌اند» (اصل متن منتشره توسط نهضت آزادی به شماره ۱۶۳۶ مورخ ۶۰/۸/۱۷).

این جمله محذوف اشاره داشت به عملیات آتش زدن یک اتوبوس داخل شهری شیراز در تاریخ ۲۵ مهر ۶۰ مصادف با روز عید غدیر، توسط یک عضو تیم نظامی سازمان مجاهدین به نام فلور زارع. در عملیات مزبور، یک کودک دوساله به نام لیلا نوریخس در آتش کاملاً سوخت و به شهادت رسید. خواهر کوچک وی و ۱۵ تن دیگر از مسافران نیز مجروح شدند. مطبوعات ۲۶ مهر ۶۰؛ کارنامه سپاه...، ج ۴: صص ۱۸۶-۱۹۶.

۲. در کتاب یوسفی اشکوری دو کلمه «اتوبوس شیراز» نیز از اصل مطلب مهندس بازرگان حذف شده و به جای آن نطقه چین گذاشته شده است.

۳. دروغ و بزرگنمایی و اغراق در تعداد تروریست‌هایی که پس از محاکمه در دادگاه‌ها، اعدام شدند، خط تبلیغاتی

اطلاعیه داده بودم که بگذارید اگر کسی اکثریت دارد به مجلس بیاید^۱ تا جای درگیری‌های خون‌آلود خیابانی را بحث و جدال‌های آزاد پارلمانی بگیرد و قانون و آرای ملت حاکم شود، همین نگرانی و منظور را داشتم.^۲

در خاطرات حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی، رییس وقت مجلس شورای اسلامی چنین آمده است: [۱۹ مهر ۶۰] امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده‌اند که مردم به دنبال سخنان آقای [مهدی] بازرگان، خواستار اخراج لیبرال‌ها از مجلس شده‌اند، و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم.^۳ [۲۳ مهر ۶۰] اول شب، جلسه‌ای طولانی با سران نهضت آزادی، آقایان [مهدی] بازرگان، [یدالله] سبحانی، [ابراهیم] یزدی، [احمد] صدر [حاج سیدجوادی] و [هاشم] صباغیان داشتیم. از اینکه از سوی حزب‌اللهی‌ها و رسانه‌های جمعی تحت فشارند، شکایت داشتند و چاره‌جویی می‌کردند. گفتم، اگر موضع صریح در مقابل ضدانقلاب [= سازمان مجاهدین] بگیرند، وضع ممکن است بهتر شود.^۴

□ تشکیل «هسته‌های مقاومت»

○ شکست مرحله نخست استراتژی سازمان

پس از عبور از ناکامی‌های ۳۰ خرداد، ۷ تیر، ۸ شهریور و... که نتوانست «سقوط فوری و قطعی» جمهوری اسلامی را به دنبال داشته باشد، سازمان در تحلیل خود از موقعیت حاکمیت یک گام عقب نشست و پذیرفت که مجموعه عملیات نظامی تا آن زمان قادر به ساقط کردن نظام نیست؛ پس مردم را باید به صحنه کشید و «قیام مردمی» به پا کرد. تحلیل سازمان در چگونگی انجام و تحقق این استراتژی، چنین بود:

سازمان بود که در نوشته بازرگان تکرار می‌شد. از ۳۰ خرداد تا مهرماه ۶۰، مجموع اعدام‌شدگانی که اسامی و تعداد آنها در مطبوعات آن زمان نیز منتشر می‌شد، به رغم وسعت فجایع تروریستی، حتی کمتر از تعداد قربانیان سازمان بود.

۱. متن اطلاعیه مهندس بازرگان در حمایت از کاندیداتوری مسعود رجوی که در فصول پیش طرح و بررسی شد، به هیچ‌وجه مشتمل بر چنین مضمونی نبود بلکه صراحتاً ابراز امیدواری برای راه یافتن وی به مجلس بود (روزنامه کیهان، ۶۰/۲/۱۶) که به دلیل عدم کسب آرای لازم، محقق نشد.

۲. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی... ج ۲: صص ۵۱۳-۵۱۴.

۳. هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران: ص ۳۲۳.

۴. همان: ص ۳۲۹.

توده‌های مردم از جمهوری اسلامی ناراضی هستند؛ اما به دلیل [وجود] اختناق حاکم، قادر به مبارزه با آن نیستند. ما باید این بن‌بست را شکسته و راه حرکت مردم را باز کنیم. باز کردن این راه، با انجام عملیات نظامی ممکن است؛ یعنی سازمان [باید] با عملیات نظامی خود، موجودیت رژیم را زیر علامت سؤال برده آن را برای توده‌های مردم قابل سقوط نشان دهد. به این ترتیب، [ما] نیروهای مردمی را آزاد کرده برای یک قیام عمومی آماده می‌سازیم.^۱

البته بعدها مسعود رجوی در قالب انتقاد از وجود تمایل به «سقوط ضربتی رژیم»، چنین گفت: ... در ماه‌های اول تهاجم، تمایلی وجود داشت (حتی در نیروهای خودی و نه فقط نیروهای اجتماعی سمپاتی‌زان) که بر اساس آن، تصور سقوط خیلی سریع و ضربه‌ای رژیم می‌رفت... ما مانع گسترش و دامن زده شدن به آن نشدیم... در سطح نیروهای خودمان نیز این انتظار (که گویی منهای «قیام»، رژیم خواهد رفت) نادرست بوده و هست و خواهد بود.^۲

همان گونه که قبلاً اشاره شد حرکت سازمان در برپایی «تظاهرات مسلحانه» بدین منظور صورت گرفت که تصور می‌کرد بر اثر این حرکت‌ها توده‌های مردم به تدریج به آنان می‌پیوندند، تظاهرات گسترده‌تر خواهد شد و پس از مدتی به شکل قیام‌های مردمی تجلی خواهد کرد. سازمان، چند مورد تظاهرات مسلحانه کوچک و محدود خود در تهران را به تظاهرات سراسری و گسترده مردم در سال ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ تشبیه می‌کرد.^۳ در صحنه عمل و برخورد با واقعیت اجتماعی، این نکته برای سازمان معلوم شد که حتی یک نفر نیز به این حرکت نپیوست؛ و هیچ نتیجه‌ای - جز تلفات شدید - به دست نیامد. سازمان بالاخره مجبور شد شکست این تاکتیک را بپذیرد و آن را کنار گذارد.

از سوی دیگر، چند ماه از شروع «فاز نظامی» می‌گذشت که سازمان، در ذهنیات خود، گامی به پیش نهاد و چنین تحلیل کرد: «در اثر عملیات نظامی گذشته، نیروهای مردمی آزاد شده و در موضع مخالفت با جمهوری اسلامی هستند؛ اما نیازمند تشکل خاص خود می‌باشند؛ بنابراین سازمان باید نیروهای مردمی آزاد شده را در هر محله، مدرسه، اداره، کارخانه، پادگان و... سازماندهی کند».^۴

۱. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۱؛ برگرفته از سندی درون گروهی.

۲. رجوی، جمع‌بندی یکساله...، ص ۹۷.

۳. برای آگاهی از تفصیل تحلیل‌های رهبری سازمان ← جمع‌بندی یکساله...، نشریه مجاهد، ش ۱۳۱: صص ۴-۵ و ۲۲.

۴. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۲؛ همان سند.

○ تحلیل سازمان از محورهای برخورد با نظام

طرح تشکیل «هسته‌های مقاومت»، به عنوان فرم خاص این سازماندهی، از درون چنین تحلیلی مطرح شد. برای بررسی زمینه این طرح، که ارتباط مستقیمی با استراتژی سازمان داشت، مروری به مشی کلی سازمان ضروری است تا مشخص شود که سازمان با چه انگیزه‌ای به این طرح روی آورد، و با استراتژی خود در زمان شاه چه فاصله‌ای گرفته بود.

سازمان، جنگ مسلحانه با نظام جمهوری اسلامی را با مشی مسلحانه زمان شاه متفاوت می‌دانست و ویژگی‌های حرکت نظامی جدید خود را حول سه محور تحلیل می‌کرد:

محور اول - در زمان شاه یک دستگاه مقتدر پلیسی - نظامی، مرکب از ارتش و شهربانی و ژاندارمری و ساواک به صورت هماهنگ حاکمیت داشت و سیستم را نگه می‌داشت. در حال حاضر^۱، چنین دستگاه مقتدری وجود ندارد و اساساً ارتش و شهربانی و ژاندارمری، در چنین اموری - هنوز - دخالت نمی‌کنند. بنابراین تمام وظیفه آنها را سپاه و کمیته به عهده گرفته‌اند که توانایی لازم را ندارند و حتی بین خودشان تضاد وجود دارد. رژیم هم در شرایط فعلی، به لحاظ ماهیت، پوسیده است.

محور دوم - توده مردم، در زمان شاه، در سطح پایین از آگاهی به سر می‌بردند؛ اما در حال حاضر توده‌ها آگاه‌تر و تشکّل پذیرترند. در مجموع، در شرایط فعلی، یک آمادگی عمیق و بسیار وسیع، به لحاظ اجتماعی، وجود دارد.

محور سوم - سازمان، در زمان شاه، یک تشکّل محدود چریک شهری بود؛ ولی اینک یک سازمان توده‌ای است که نیروی وسیعی را زیر پوشش دارد و در میان مردم دارای پایگاه قوی است و در واقع، یک سازمان سراسری مسلح و انقلابی است:

دیگر نیازی نیست که سال‌های طولانی صرف گسترش ارتش خلق و ساقط کردن نظامی رژیم بشود؛ ... بلکه با توجه به آمادگی بسیار عمیق و وسیع اجتماعی، و پوسیدگی رژیم، و با حضور یک سازمان سراسری انقلابی و مسلح، می‌توان رژیم را در جریان یک قیام سراسری به زانو درآورده و ساقط کرد.^۲

سازمان تحلیل می‌داد که به رغم گذشت سه سال از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، هنوز مبارزه - آنچنان که باید -

۱. زمان حول و حوش ماه‌های نخست فاز نظامی در تابستان و پاییز ۱۳۶۰.

۲. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۲.

گسترش لازم را پیدا نکرده است. آن بخش از نیروهای مردمی هم که از بدنه نظام جمهوری اسلامی کنده شده و نیروهای سازمان محسوب می‌شوند، هنوز سازماندهی نشده‌اند تا گام به گام به صحنه کشیده شوند. سازمان در اینجا این پرسش را مطرح می‌کرد که با توجه به دو عامل بازدارنده فوق، ضربه نهایی به جمهوری اسلامی را چگونه باید وارد کند؟ و پاسخ به زعم سازمان، چنین بود: «گسترش دامنه مبارزه و بردن آن به میان توده‌ها به مثابه ضربه نهایی است... [و] این خط، همان خط قیام مردمی است».^۱

به شرط دست زدن به سازماندهی و اقدامات مناسب، می‌توان به تدریج نیروهای گسترده خلق را به میدان کشید. کافی است بتوانیم با روش‌های مناسب، نیروهای حاکمیت را متفرق و فلج کنیم.^۲

سازمان، در آغاز فاز نظامی، به زعم خود می‌خواست رعب و وحشت از درگیری با نظام را در جامعه در هم شکند تا خیزش توده‌ها را سبب شود؛ اما به تعبیر سازمان، توده‌ها از «پیش‌تاز» خود عقب ماندند و به صحنه نیامدند. طرح تشکل «هسته‌های مقاومت»، در ظاهر براساس چنین تجربیات و چنان تحلیل‌هایی - که همه توجیه شکست‌های پی‌درپی و روحیه دادن به افراد باقیمانده روحیه باخته بود - شکل گرفت. اما - شاید - علت اصلی و نهفته این طرح، چیز دیگری باشد.

○ انگیزه غالب: «حفاظت» و «تأمین» نیروها

در اسناد و مدارک درون گروهی به بدو تشکیل «هسته‌های مقاومت»، به مشکل «حفاظت» و «تأمین» نیروها نیز اشاره شده است؛ بدین معنی که وجود این هسته‌ها به سازمان کمک می‌کرد تا کمتر تحت فشار قرار گیرد و بهتر بتواند از خود حفاظت کند:

سازمان، علی‌رغم تمام توان‌هایش، به هر حال در این مقطع بخش محدودی از نیروهای خود را زیر چتر سازماندهی دارد و این بدان معناست که اگر باقیمانده نیروها را به سرعت وارد میدان نکنند، باید بیشترین فشار متمرکز دشمن را تحمل کنند و این به معنای تحمل تلفات و آسیب‌پذیری بیشتر است. به این دلیل هم، سازمان دادن نیروهای کمی، برای سازمان امری حیاتی است. به عبارت دیگر، باید توجه کنیم که حتی حفظ سازمان در مدار فعلی از گسترش نیروها و کمک به ارتقای آن در شرایط فعلی، ایجاب می‌کند که نیروهایی که تاکنون در کنار

۱. همان: ص ۳۳؛ همان سند و سند دیگری از یک تحلیل درون گروهی.

۲. همان.

سازمان به اشکال گوناگون جنگیده‌اند، در این مقطع نیز وظایف خود را به دقت تشخیص دهند و به اشکال مناسبی ... وارد میدان شوند.^۱

بعدها مسعود رجوی، موضوع را این گونه توجیه کرد:

اگر بعد از تظاهرات مسلحانه در مهرماه گذشته، ما می‌خواستیم همان آهنگ تهاجم قبلی را ادامه بدهیم، ضرر می‌کردیم. لازم بود که بعد از یک «فاز تهاجم مطلق»، برای آداپته شدن و برای انطباق بیشتر با محیط، به سایر ابعاد کارمان هم پردازیم. یعنی باید کارمان را «جمع» می‌زدیم و تجدید سازمان و تدارک می‌کردیم.^۲

در تبیین ضرورت تشکّل «هسته‌های مقاومت»، سازمان آنها را «پل ارتباطی سازمان با توده‌های مردم» می‌دانست و کارکرد دوجانبه‌ای برای آن تصویر می‌کرد:

نقش هسته‌ها از یک طرف، مقابله با تلاش رژیم است - که در جهت قطع ارتباط توده با پیشتازشان عمل می‌کند؛ [و] از طرفی، با جذب امکانات و حمایت‌های مادی و معنوی خلق و همچنین نیروهای فعال و رشدیابنده جامعه، سازمان را در انجام وظایف انقلابی و حفاظت از خود یاری می‌کند.^۳

عملیات ترور سازمان، به تصریح رجوی، پس از سران کشور در مرحله جدید که از تابستان ۶۱ باید آغاز می‌شد، بر پاسداران و افراد عادی طرفدار نظام متمرکز می‌گردید. اما این مرحله در واقع از اواسط پاییز ۶۰ آغاز شده بود: «در مرحله اول، نوبت «سران سیاسی» بود. قبل از هر چیز شاه‌مهرها هدف بودند. در مرحله دوم، تنه سرکوبگر مدنظر است... پاسداران ارتجاع، پس اینجا دیگر دست و پای اجرایی و سرکوبگر رژیم، اهمیت درجه اول دارند.»^۴

ضمناً سازمان‌دهی هسته‌های جدید مقاومت در سازمان، برای پیشبرد این مرحله و افزایش ترور مردم و نیروهای اداری و انتظامی، نیز محسوب می‌شد. مردم بایستی به دلیل عدم حمایت از حرکت‌های شورشی سازمان، مجازات می‌شدند، به نام اینکه آنان دست و پای نظام و جزئی از تنه سرکوبگرند.

۱. همان: ص ۳۴.

۲. رجوی، جمع‌بندی یکساله...: ص ۱۰۹.

۳. شرح و تحلیل مجموعه...، ج ۱: ص ۳۴؛ نقل از دو سند ذکر شده.

۴. رجوی، جمع‌بندی یکساله...: ص ۱۰۹.

□ مروری بر عملیات نظامی در سال ۶۰

عملیات تروریستی سازمان، طی سال ۱۳۶۰، در چهار سطح صورت گرفت. در تهران، بخش نظامی و بخش اجتماعی یک و دو، با نوعی ادغام، مجموعه عملیات را پیش بردند ولی در شهرستانها بخش نظامی مستقل بود. چهار سطح عملیات بدین قرار بود:

الف) عملیات ترور مسئولان سیاسی - مذهبی نظام جمهوری اسلامی. در این سطح، مجموعه‌ای از عملیات‌ها مانند انفجار ۷ تیر، انفجار نخست‌وزیری، و ترور ائمه جمعه صورت پذیرفت و یک سری عملیات ناموفق - که بیشتر ترور بوده، نیز انجام شد.^۱

ب) عملیات ترور پاسداران کمیته، سپاه و دادستانی انقلاب. اغلب این نوع عملیات‌ها به دلیل مسلح بودن سوزدها نتیجه معکوس داشت؛ ولی با توجه به گستردگی کمی عملیات‌ها، در مواردی موفق بودند.

ج) عملیات ترور نیروهای مردمی و افراد عادی کوچه و بازار. این افراد، اصناف و اقشار مختلفی مانند: معلم، کارمند، کارگر، دانشجو، کاسب، راننده تاکسی و مانند آن را شامل می‌شدند. اتهام ایشان از نظر سازمان داشتن ریش، نصب عکس سران نظام، ایستادگی در برابر تهدید و ... بوده است.

د) عملیات آتش‌سوزی اموال عمومی و دولتی، سرقت مسلحانه، انداختن کوکتل مولوتف به مغازه‌ها و مؤسسات و منازل مردم.

کلیه عملیات‌های سال ۶۰، از جهت نوع کار نظامی و عملیاتی، به یکی از اشکال زیر صورت گرفته‌اند:

۱- تیراندازی با مسلسل‌های دستی و تفنگ‌های خودکار و نیمه خودکار (عمدتاً کلاشینکف، یوزی و ژ ۳) و سلاح‌های کمربندی (اغلب کلت ۴۵ و رولور اسپرینگ فیلد)؛ روی موتور سیکلت، در حالت کمین یا در حال حرکت. از اتومبیل نیز در مواردی استفاده می‌شد.

۲- بمب‌گذاری به صورت ساعتی؛ در اندازه‌ها و وزن‌های مختلف و با مواد اولیه متنوع. این نوع عملیات‌ها، راه، عموماً بخش نظامی انجام داده است.

۳- پرتاب کوکتل و نارنجک. بخش مهمی از آمار عملیات سازمان عبارت از پرتاب کوکتل - یا نارنجک - به سوی مؤسسات، اتوبوس‌ها، دکه‌های کتابفروشی، منازل افراد عادی، و داخل اتومبیل بود. بیشتر این سلسله عملیات‌ها را بخش اجتماعی صورت می‌داد.

۱. بشیر، رخدادهای سمخا...، ج ۱: صص ۲۱ - ۲۵. در این مأخذ، به طور دقیق، ۵۲ طرح ناموفق فهرست شده است.

ترور مسئولان و تداوم شورش ● ۶۸۱

۴- آتش زدن لاستیک اتومبیل در خیابان‌ها؛ در تهران و بعضی از شهرستان‌ها. این نوع حرکت، که به تقلید (و جهت تداعی) حرکت‌های مردم در روزهای انقلاب در سال ۵۷ انجام می‌شده، بیشتر در روز ۳۰ خرداد و سپس در طول شهریور و مهر ۱۳۶۰ صورت گرفته است.

آمار تفکیکی موارد عملیاتی سازمان، در طول سال ۱۳۶۰

ردیف	شکل عملیات	تعداد
۱	تیراندازی با مسلسل (ایستاده و متحرک)	۷۳
۲	پرتاب کوکتل و نارنجک	۳۲۰
۳	آتش زدن اتوبوس	۲۷
۴	شناسایی برای عملیات	۲۱۰
۵	آتش زدن لاستیک	۴۵
۶	عملیات متفرقه (شکستن شیشه، حمله با چاقو و...)	۴۴
	جمع:	۷۱۹ مورد

آمار شهدای نظام جمهوری اسلامی ناشی از عملیات سازمان در طول سال ۱۳۶۰، بر اساس اسناد و

مدارک منتشره سازمان

تعداد	ماه
۶	آبان
۴۵	آذر
۱۱	دی
۳۳	بهمن
۱۰	اسفند

تعداد	ماه
۶	خرداد
۷۹	تیر
۵۲	مرداد
۴۶	شهریور
۵۰	مهر

جمع: ۳۳۸ نفر